

جہان میلتون

برہنیت گمشدہ

ترجمہ شمس الدین عظیمی

جان میلتون

بهشت گمشده

سه کتاب اول
ترجمه شجاع‌الدین شفا

با ۱۲ تصویر از
Gustave Doré دوره
و شرح‌ها و حواشی

نشر نخستین

چند کلمه درباره این کتاب

کتابی که اینک ترجمه قسمتی از آن به چاپ می‌رسد، احتیاج به معرفی ندارد، زیرا این اثر، پس از «کمدی الهی» دانته، معروف‌ترین اثر نوع خود در ادبیات مغرب زمین و یکی از شاهکارهای مسلم ادبیات انگلیسی است. منظومه «بهشت گمشده» که توسط جان میلتون^۱ در وصف عصیان شیطان و سقوط او و اغوای آدم به دست شیطان و طرد آدم از بهشت سروده شده تاکنون به‌عنوان یک شاهکار طراز اول ادبیات انگلستان تقریباً به تمام زبان‌های مهم جهان ترجمه شده و منبع الهام بسیاری از نویسندگان و شعرا و نقاشان و

۱. John Milton، از ادبا و شعرای بزرگ انگلستان به سال ۱۶۰۸ م. در لندن پا به عرصه هستی نهاد و تا ۲۴ سالگی به تحصیل در مدرسه سن پول کمبریج اشتغال ورزید و بعد به دانشگاه کمبریج رفت. زندگانی او بیشتر در امور سیاسی گذشت و مقاله‌های آتشی درباره آزادی مطبوعات و مذهب و آموزش و پرورش نگاشت که مخصوصاً مقالات او تحت عناوین مسؤلیت سلاطین و حکام و نخستین دفاع از ملت انگلیس از همه معروفتر است. میلتون به سبب کار و مطالعه زیاد بینایی خود را از دست داد. معروفترین آثار او «بهشت گمشده» است که در ده دفتر در سال ۱۶۶۷ م. به پایان رسیده و انتشار یافته است و معرف آزادگی و آزاداندیشی و ذوق و فریحه سرشار اوست. و امروزه شهرت او بیشتر مدیون همین منظومه است. دیگر از آثار او دو منظومه فردوس موجود و آلام شمشون است که در ۱۶۷۱ با هم چاپ و نشر شده است. میلتون در نوامبر ۱۶۷۴ م. درگذشت. (تاریخ ادبیات انگلستان، بخش ۲، ص ۱۲۵-۱۷۳، تألیف دکتر صورتگر).

میلتون، جان، ۱۶۰۸-۱۶۷۳.
بهشت گمشده/ جان میلتون؛ ترجمه‌ی شجاع‌الدین شفا. - تهران: نشر نخستین، ۱۳۷۹.
ISBN: 964 - 6716 - 09 - 1
۱۷۶ ص: مصور
چاپ سوم: ۱۳۸۲
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).
عنوان اصلی:
۱. شعر انگلیسی - قرن ۱۷ - ترجمه‌شده به فارسی. الف. شفا، شجاع‌الدین، ۱۳۷۷. مترجم.
بد عنوان.
PR
۸۲۱/۳ ب ۹۷۸ م
۱۳۸۰
۸۰ - ۱۳۳۱۰ م



نشر نخستین

کتابهای ادبیات کلاسیک

جان میلتون

بهشت گمشده

ترجمه شجاع‌الدین شفا

چاپ سوم: ۱۳۸۲ / شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

چاپ تصویر / لیتوگرافی آبرنگ

ارزش: ۱۱۰۰ تومان

نشر نخستین: خیابان ۱۲ فروردین شماره ۹۲ تلفن: ۶۴۱۸۹۷۹

موسیقیدانان و هنرمندان دیگر قرار گرفته است. ترجمه این کتاب، مانند ترجمه کمدی الهی همراه با تابلوهایی از «گوستاو دوره» نقاش معروف فرانسوی است که خود از شاهکارهای هنر قرن نوزدهم به شمار می‌رود. بدیهی است کتاب احتیاج به مقدمه مبسوطی در شرح احوال و کار ادبی میلتون و شرح معتقدات و سنن مسیحی در زمینه موضوع این اثر دارد، که طبعاً در صورت ترجمه و انتشار متن کامل بهشت گمشده، بدان افزوده خواهد شد.^۱

کتاب اول

۱. با توجه به جای خالی ترجمه این اثر در ادبیات معاصر ایران، و با توجه به عدم دسترسی به مترجم گرامی این انتشارات مناسب دانست که این ترجمه را از روی نسخه قدیمی کتاب مجدداً حروفچینی و با اجازه ایشان و در کمال امانت‌داری اقدام به چاپ آن نماید.

ای پری الهامبخش آسمانی^۱، در وصف نخستین نافرمانی آدمی و میوه شجره ممنوعه^۲، که طعم کشنده‌اش مرگ را به جهان آورد و جمله بدبختی‌های ما را با از دست رفتن باغ بهشت^۳ باعث آمد، تا آنکه بزرگ مردی از نو پای بر جایمان کند و جایگاه مسعود را برای ما باز ستاند^۴، نغمه‌ساز کن! نغمه‌ساز کن، تو که در قلعه پنهان «حوریب»^۵ یا «سینا»^۶ الهامبخش آن شبانی شدی که پیش از هر کس دیگر قوم برگزیده را آگاه ساخت که چسان در آغاز آسمان و زمین از دل «پریشانی» سربه در آوردند^۷، و اگر هم که کوه «صهیون»^۸ و جویبار «سیلوحا»^۹ که در نزدیک محراب خداوند^{۱۰} روان بود تو را بیشتر پسند خاطر باشد، برای سرودن نغمه پر زیر و بم خویش در طلبت روی بدانجا می‌کنم، زیرا که این نغمه را سر سرودن ماجراهایی است که تاکنون در عالم نثر و نظم ناگفته مانده‌اند^{۱۱}، و هوای آتش نیست که در پرواز بر فراز کوهساران «آئونی»^{۱۲} کندی یا میانه کوشی کند. و پیش از همه تو، ای اندیشه^{۱۳} که دلی راست و پاک را از هر پرستشگاهی گرمی‌تر داری، مرا در این ره آموزگار باش، زیرا که تو بر همه چیز آگاهی؛ تو خود در آن لحظه نخستین حضور داشتی و با بال‌های نیرومند و گسترده‌ات تذر و آسا ورطه بیکران^{۱۴} را به زیر پرگرفتی و زاینده و بارورش کردی. آنچه را



که برای من تاریک است روشن کن، و آنچه را که پایین است بالا بر و بالا نگاهش دار، مگر بتوانم از بلندای این کلام گران مشیت لایزال را تأیید کنم و درستی راه‌های خداوند را به آدمیان بنمایانم.

پیش از هر چیز، تو که نه آسمان و نه ژرفای گران دوزخ رازی را از دیده‌ات پنهان دارند، بگوی که چه چیز نخستین والدین ما را که در عالم نیکیبختی خویش بس مورد لطف آسمان بودند بدان انگیخت که از آفریدگار خود دوری گزینند و به خاطر دستیابی به تنها چیزی که از آن منع شده بودند در برابر فرمانش به سرکشی برخیزند، و حال آن که به جز آن جهان را سراسر در حکم خویش داشتند! که بود که در آغاز، اغوایشان کرد و بدین عصیان ننگینشان برانگیخت؟ مارِ دوزخی! زیرا هم او بود که با بدخواهی زاده از حسد و کینه‌توزی، مادر نوع بشر را بفریفت^{۱۵}، و این در آن هنگام شد که غرور او، همراه با سپاه فرشتگان عاصی که وی به یاری آنان بر آن شده بود که جلالی برتر از جمله همگان خویش یابد، و لاجرم لاف از آن زده بود که اگر آفریدگار اعلی با وی از در ناسازگاری درآید با او هم‌وردی کند و پنجه در پنجه افکند، از آسمان به زیر آورد. وی، با این بلندپروازی خود در برابر اورنگ و شاهی پروردگار، آتش جنگی کفرآمیز و پیکاری مغرورانه را در راه تلاشی واهی در آسمان برافروخت، و چون چنین شد قدرت لایزال آتش در او افکند و واژگونه از گنبد نیلگون سرنگونش کرد. و او، تبه‌روزگار و زشت‌روی و گدازان، به گرداب بی‌پایان فنا درافتاد تا در آنجا با زنجیرهای الماسین در درون آتش کيفربخش به‌بند افتد، زیرا که گستاخانه قادر مطلق را به هم‌وردی خوانده بود. نه بار زمانی که خاکپاشش به مقیاس روز و شب می‌سنجند^{۱۶}، او و دسته تبه‌روزان فناپذیر اما سرافکنده‌اش،

چون چنین شد، قدرت لایزال آتش در او افکند و از گنبد نیلگون سرنگونش کرد

جان میلتون ۱۳

سرکوفته و از پا افتاده در دل گرداب آتشین در غلطیدند. اما وی شایسته تحمل خشمی از این نیز فزون تر بود، و لاجرم اکنون به یاد سعادت از دست رفته و در اندیشه رنج حاضر سخت پریشان است. با نگاهی دژم به پیرامون خویش می نگرد و در دیدگانش اثر درد و ملالی جانکاه آمیخته با غروری سرکش و کینه ای پای برجها، هویدا است. در طرفه العینی، تا دورترین حدی که نگاه ملائک تواند دید غمگده شوم ویران و خاموش را فراروی خویش می نگرد که همچون سیه چالی گران از هر سو دایره وار گسترده است و به کوره ای بزرگ می ماند که از آن شعله های سوزنده آتش سربر کشد. لکن از این شعله ها به جای فروغی روشن، ظلمتی مرئی برمی آید که تنها دیدار مناظر شوربختی را در منزلگه رنج و درد اجازت می دهد. همه جا ظلمات دردزایی است که در آن هرگز صلح و آرامش را امکان خانه گزیدن، و امید را که روی به همه می آورد، یارای ره یافتن نیست، در عوض سراسرش آکنده از عذاب های بی پایان و طوفانی آتشین است که از گوگردی که جاودانه می سوزد و هرگز فروکش نمی کند^{۱۷}، مایه می گیرد. چنین بود مکانی که عدالت سرمدی، برای این عاصیان بساخت و آنجا، درون ظلمات محض را زندانشان قرار داد و مکانی را نصیبشان کرد که سه بار بیش از آن اندازه که مرکز جهان از قطب نهایی فاصله دارد^{۱۸}، از خداوند و از فروغ آسمان به دور است. شگفتا! که اینان در کجا بودند و به کجا در افتادند!

چون اندکی بگذشت، وی به همراهان سقوط خویش که در امواج گرداب های طوفانی آتشین غرقه بودند، بنگریست تا مگر آنان را باز شناسد. یکی از ایشان را دید که در کنارش میان شعله های آتش غوطه ور بود، و او آن کس بود که بعد از خود وی مقامی از همه فراتر

اورنگ پادشاهیش را به لرزه درافکندند. چه باک اگر در این میدان از پای افتاده باشیم؟ زیرا که هنوز جنگ اصلی را نباخته‌ایم. اراده‌ای خلیل‌ناپذیر، و پایداری در انتقامجویی، و کینه‌ای جاودان، و مردانگی که هرگز نه سر فرود آرد و نه تسلیم شود، و بسیار چیزهای دگر، هیچ یک شکست‌پذیر نتوانند بود و هرگز خشم یا نیروی او این افتخار را جبراً از من نتواند ستاند. پشت خم کردن و بنده‌وار زانو بر زمین زدن و از او بخشش طلبیدن، و نیروی آن کسی را که اندکی پیش ضربت این بازوان، بنیاد سروریش را بلرزانید خدایی شمردن، ما را شرم و ننگی بس فزون‌تر از ننگ این درافتادگی است! زیرا که چون مقدر است که نیروی خدایان و جوهر ملکوتی ما فناپذیر باشند، ما این بار با تجربه زاده از این واقعه بزرگ، که بازویمان را سست نکرده اما روشن‌بینی فزونتری نصیبمان کرده است، با امیدی بیش به پیروزی، مصمم بدان توانیم شد که با زور یا با حيله آتش جنگی جاوید و آشتی‌ناپذیر را با دشمنی بزرگ که اینک پیروز آمده و در شادمانی بی‌حد خویش از احساس این سروری بی‌منزاع، زمام سلطنت مطلقه آسمان را در دست گرفته است برافروزیم.»

فرشته مرتد چنین می‌گفت، هر چند که بسی درد می‌کشید، و با بانگ بلند لاف می‌زد، هر چند که از نومیدی بسیار در رنج بود. همکار گردنکشش که این بشنید، پاسخ داد:

«ای شاه و سرور این همه اورنگ‌نشینان^{۱۲}، که سرافین^{۱۳} پیکارجو را با فرمان خویش به میدان ستیز کشاندی و بی‌آنکه از جنگاوری‌های گران به هراس آبی مقام سلطان سرمدی افلاک را به خطر افکندی و سلطه و الایش را که بر نیرو و یا تصادف و یا تقدیر تکیه دارد سخت در بوته آزمایش نهادی، من آن واقعه ناگواری را که

داشت و لاجرم در بزهکاری نیز از جمله آن دیگران بدو نزدیک‌تر بود، وی همان بود که دیر زمانی بعد در فلسطین به احوالش واقف شدند و بعزوبوب نامش دادند^{۱۹}. خصم بزرگ^{۲۰} (که در آسمان شیطان نام داشت)، سکوت دهشتنا را با سخنان غرورآمیز خویش بشکست و چنین آغاز سخن کرد:

«... اگر تو آن کسی... اما تا به چه اندازه در این حال با آن کس که در دیار مسعود روشنایی غرق در فروغی پر جلال بود و شکوهی از فر هزاران هزار فرشته رخشنده فزون‌تر داشت، فاصله داری!... اگر تو آن کسی که پیمانی ناگفته و اندیشه و رأیی همانند، ما را با امیدی یکسان به قبول خطری مشترک در راه مهمی پر افتخار برانگیخت، و اکنون نیز واژگون‌بختی مشابهی در سقوطی مشابه به هم پیوندان می‌دهد، در این صورت نیک می‌بینی که ما از چه اوجی به چه حضیضی در افتاده‌ایم، زیرا که وی با تندر خویش بسی تواناتر از ما بود^{۲۱}! اما تا بدان زمان، کدام کس قدرت این سلاح‌های موخش را آزموده بود؟! و با این همه، و با تمام آنچه هنوز این حریف پیروز در عالم قهر خویش با من تواند کرد، من از در توبه در نمی‌آیم و به جز آنچه هستم نمی‌شوم: هر چند که دیگر از آن فروغی که در پیرامون داشتم اثری نمانده است، اما هیچ چیز اندیشه استوار من و گردن‌فرازی پای بر جای مرا که از توجه به توهینی گران‌مایه گرفت و مرا واداشت تا با قادر مطلق پهلو به پهلو زنم و خیل بی‌شمار ملایک سلاح بر کف را که دلیرانه سلطه وی را ناچیز گرفتند همراه خویش بدین پیکار سهمگین کشانم، تغییر نتواند داد. ایمنان مرا بر او برگزیدند، و در نبردی که کس را بر سرانجامش آگاهی نبود نیرویی مخالف را در پهن دشت‌های آسمان با نیروی قادر او هسارود کردند و

خلاف اراده، والای آن کس است که ما در برابرش کمر به پایداری بریسته‌ایم. لاجرم اگر مشیت وی در پی آن باشد که شر ما را مایهٔ خیری کند، ما را باید که در پی اخلاص در کار او برآییم و در خیر راهی برای شر جوییم؛ و این مهم را چنان صورت دهیم که اگر خطا نکنیم، غالباً مایهٔ آزار دشمن خود شویم، و پنهانی‌ترین نقشه‌های او را از تحقق بازداریم. اما، بنگر! فاتح خشمگین مأموران تعقیب و انتقام خویش را به دروازه‌های آسمان فراخوانده است. تگرگ گوگردینی که طوفان‌وار بر سرمان فرو بارید^{۲۶} آن موج سوزنده‌ای را که به هنگام درافتادن از آسمان در میانمان گرفت فرونشانده، و شاید که تندر آتشین‌بال نیز جمله تیرهای ترکش خویش را رها کرده و اکنون از خروشیدن در این ژرفای بیکران باز ایستاده باشد. این فرصتی را که بی‌اعتنایی دشمن یا آرامش خشم او نصیبمان کرده است از کف میگذاریم. در آن دور، این دشت غم‌انگیز خشک و وحشی را بنگر که دیار رنج و نومیدی است و به جز فروغ نیم‌رنگ و موحش این شعله‌های کبود نوری بر آن نمی‌تابد. بکوشیم تا از لهیب این امواج آتشین بدان پناه بریم و اگر در آن سرزمین امکان آرامشی باشد در آنجا آسودگی گزینیم. سپاهیان مصیبت‌زدهٔ خویش را در آن گردآوریم و ببینیم که از این پس حریفمان را چگونه آزار توانیم داد، و چسان شکست خویش را جبران توانیم کرد، و از چه راه بر این ننگ موحش پیروز توانیم شد. ببینیم که از امید چه نیرویی توانیم ستاند، و اگر چنین نشود، نومیدانه چه تصمیم توانیم گرفت.»

شیطان که سر از امواج برآورده بود و برقی فروزان در دیدگان داشت، با نزدیک‌ترین مصاحب خویش چنین می‌گفت. مابقی تن او که از درازا و پهنا کوفته و خسته در روی دریاچه افتاده بود مساحتی

با مصیبتی غم‌انگیز و شکستی ننگین ملکوت آسمان را از ما بستاند نیکو در نظر دارم و بر آن لعنت می‌فرستم. جملهٔ این سپاهیان در تباهی موحشی از پای درافتادند و تا آن حد که خدایان و جوهرهای ملکوتی تبه توانند شد تباه شدند، و اگر می‌گویم تا بدان حد، از آنروست که اندیشه و روح ما شکست ناخورده مانده است، و تواناییمان نیز به زودی بازخواهد گشت، هر چند که فر و شکوهمان یکسره از میان برفته و آن جلالی که داشتیم در گرداب فلاکتی بی‌حد و حصر غرقه شده باشد. اما از کجا معلوم که حریف فاتح ما (که اکنون باید به ناچار قادری مطلقش پندارم، زیرا که هیچ قدرتی کمتر از قدرت او را یارای غلبه بر نیرویی همانند نیروی ما نبود) اندیشه و توانایی ما را به عمد به کمال خود باقی نهماده باشد تا عذاب خویش را به حد اعلی درک و تحمل کنیم، و از این راه خشم انتقامجویی وی را نکوتر تسکین بخشیم، یا همچو غلامانی که با قانون جنگ سر به فرمان او دارند بدو خدمتی برجسته‌تر کنیم و به هر کار که وی خواهد، تن در دهیم، یعنی در دل شعله‌های دوزخ کمر به خدمتش بر بندیم و یا پیام‌های او را برای ورطهٔ ظلمانی^{۲۴} حامل باشیم؟ اگر چنین باشد، ما را چه سود که نیروی خویش را کاهش نیافته یابیم، یا بر سرمدی وجود خویش واقف باشیم، و لاجرم رنج کیفری جاودانی بریم؟»

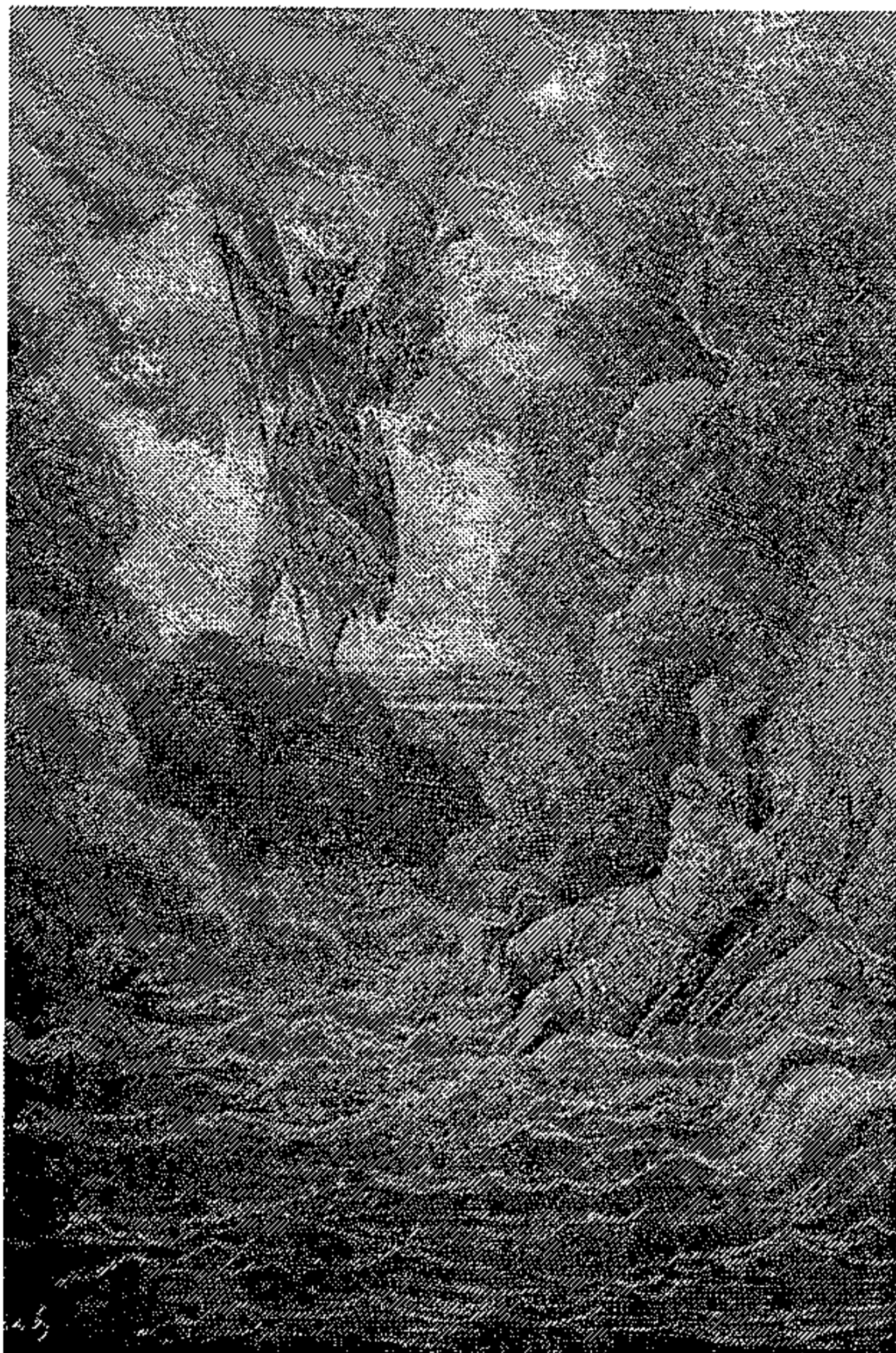
خصم بزرگ سخنش را بی‌درنگی چنین پاسخ گفت:

«ای کروی^{۲۵} از آسمان فتاده، زبونی به هر صورت نشان بیچارگی است، خواه کاری کنند و خواه به رنج بردن اکتفا ورزند. اما یقین‌دان که از این پس دیگر نکوکاری کار ما نیست، و در عوض تبهکاری جاوید است که مایهٔ شادکامی ما است، زیرا که این درست

به تحمل باری چنین گران نداشت تکیه کرد تا عاقبت خویش را بر زمین سترون افکند، اگر مفهوم زمین مکانی باشد که پیوسته در آتشی جامد می‌گذارد، همچنان که دریاچه‌ای که وی در آن افتاده بود در آتشی مایع‌گدازان بود. بدانسان که حدت گردبادی زیرزمینی تپه‌ای را از دامنه «پلوروس»^{۳۳} یا از پهلووان شکافته اتنای غران^{۳۴} که اجزاء درونی سوزنده و شعله‌زایش با جوش و خروش نیروی معدنی آتش می‌زایند و باد را یاری می‌دهند و قشری گداخته را پوشیده از عفونت و دود بر جای می‌گذارند جدا می‌کند، زمینی که شیطان کف پاهای نفرین شده خویش را بر آن نهاد نیز چنین بود. بعلزبوب، نزدیک‌ترین مصاحب او، در دنبال وی آمد و هر دو غره از آن بودند که نه با رضایت ضمنی قادر متعال بلکه همچون خدایانی با نیروی بازیافته خود از آب‌های دوزخی گریخته‌اند.

ملک^{۳۵} مطرود که این بدید گفت: «پس اینجاست آن اقلیمی، آن خاک و آب و هوایی که باید با آسمانش معاوضه کنیم، و این ظلمت ترشرو را به جای آن فروغ آسمانی که از کف داده‌ایم بستانیم؟ حالا که اختیار تصمیم درباره آنچه باید به نام عدالت شود با آن کس است که اکنون فرمانروا است، چنین باشد! هر قدر دور از او باشیم که شعوری بیش از همگنان خویش ندارد، اما زورمندی بیشتری از آنان فراترش نهاده است، بهتر است. وداعت باد، ای دیار مسعودی که مسکن جاودان سروری، و درود بر تو، ای دنیای دوزخی، ای سرزمین وحشت‌ها! هان، ای دوزخ ژرف، خداوندگار تازه خویش را بپذیر، زیرا که وی برایت اندیشه‌ای به ارمغان آورده است که زمان و مکان را در آن اثری نتواند بود. روح خود خانه خویشتن است، و می‌تواند در درون خویش از دوزخی بهشتی و از بهشتی دوزخی

معادل با چندین «رود»^{۳۷} را در زیر خویش داشت. به اندازه آن کس بود که در افسانه‌ها به خاطر اندام غول‌پیکرش «تیتانی» یا زاده زمینش نام داده‌اند^{۳۸}، و با خدای خدایان^{۳۹} پیکار جست، یعنی بر یاوه یا تایفون^{۴۰} که مغاره‌ای در نزدیکی تارسوس کهن^{۴۱} داشت؛ یا همانند «لویاتان» جانور دریایی که خداوند در میان جمله مخلوقات خود بزرگ‌ترین حیوان شناگر اقیانوس‌هایش آفرید^{۴۲}. گاه این حیوان در روی دریای کف‌آلوده نروژ به خواب می‌رود، و در این هنگام راننده زورقی کوچک که در تاریکی راه گم کرده، چنان که ملاحان گویند آن را به جای جزیره‌ای می‌گیرد و قلاب لنگر را به پوست پر فلنشش می‌افکند و شب را در کنار آن در زیر یاد دریایی به سر می‌برد، و تا آن هنگام که تاریکی شب دنیا را پوشانده و سپیده‌دم را از روی نمودن بازداشته باشد در آنجا می‌ماند. خصم اعلی نیز به همین سان، پای در زنجیر، بر روی دریاچه آتشین افتاده بود، و اگر اراده و اجازت والای آسمان، وی را در نقشه‌های اهریمنیش آزاد نهاده بود تا با تکرار تبهکاری‌های خویش شر دیگران جوید و لعنتی فزون‌تر برای خود اندوزد، و با خشم بسیار دریابد که جمله ملعنت‌هایش حاصلی به جز آن نداده است که خیر بی‌پایان و برکت و بخشش بی‌حساب را بیشتر شامل حال نوع آدمی کند که فریب وی را خورده است، و در عوض خود او را فزون‌تر در معرض ننگ و خشم و انتقام قرار دهد، در آن صورت وی را هرگز قدرت بر پای خاستن یا سر بلند کردن نمی‌ماند. ناگهان با اندام ستبر خویش بر بالای دریاچه بایستاد. با دست‌های خود شعله‌های آتش را به عقب راند و این شعله‌ها زیانه‌های تیز خویش را از هم بگشودند و در میان خود شکافی موحش پدید آوردند. آنگاه وی بال بگشود و بر فضای تیره که عادت



با اندام مستبر خویش بر بالای دریاچه بایستاد

سازد! چه باک که در کجایم، زیرا که در همه جا همانم که بودم و آنم که باید باشم، یعنی فقط اندکی کهنتر از آن کسم که نیروی تندرش وی را از من فراتر نهاده است! لاقلاً در اینجا آزاد خواهیم بود، زیرا که بی گمان قادر کل این مکان را از آن نساخته است که بر خانه خدایی ما بر آن رشک برد، یا هوای بیرون راندنمان از آن کند. در اینجا آسوده خیال حکم توانیم راند، و من بر آنم که به هر تقدیر حکمفرمایی کاری شایسته طلب است، ولو حکومت بر دوزخ باشد! در دوزخ سروری کردن به که در آسمان بنده بودن! اما، مگر رواست که یاران وفادار و شریکان و همراهان تباهی گران خویش را چنین بهت زده در دریاچه فراموشی بر جای گذاریم؟ به نیست که آنان را بدان خوانیم که همچون ما سهم خویش را از این اقامتگه نامیمون برگیرند، و با مجموع نیروی خود، بار دیگر بکوشند تا اگر توانند چیزی از آسمان باز ستانند، و اگر نتوانند چیزی دگر در دوزخ از کف بدهند؟»

شیطان چنین گفت، و بعزوبوب پاسخش داد:

«ای سردار، این سپاهیان آسمانی که به جز قادر کل کسی را یارای پیروزی بر آنان نبود، اینان اگر آوای تو را که در میان بیم‌ها و خطرهای برترین ضامن امیدشان است بشنوند، یعنی آن صدا را بشنوند که بارها در سخت‌ترین لحظات فتح و شکست و در گرما گرم مصاف می‌خروشید و چون نیروبخش‌ترین فرمان‌های حمله طنین افکن می‌شد، در آنی شهامتی تازه خواهند یافت، هر چند که اکنون بس ناتوان و نزارند و آنچنان که ما خود دمی پیش گیج و سرگشته بودیم نالان و سرافکننده بر روی دریاچه آتش در افتاده‌اند! اما چه جای شگفتی است، که هر که از چنین بلندای موحشی فرافتد

جان میلتون ۲۲

به ناچار چنین شود!»

هنوز بعلزبوب سخن به پایان نبرده بود که سرور شیاطین به جانب کرانه به راه افتاد: سپر گران‌اثیری^{۳۶} خویش را که سنگین و پهن و مدور بود به پشت سر افکنده بود و حلقه عریض آن که از شانه‌هایش فرو آویخته بود، حال آن حلقه ماه را داشت که شامگاهان اخترشناسی تسکانی از قله «فزوله» یا در «وال دازنو» با دوربین خویش بدان نگرد^{۳۷} تا مگر در کره پر لکه آن سرزمین‌هایی تازه و جویباران و کوهسارانی تازه یابد. نیزه او، که در برابرش بلندترین درخت کاج تپه‌های نروژ (که از پایش درافکنده باشند تا برای کشتی بزرگ دریاسالاری دکلی سازند) بوته‌ای از نی بیش نمی‌نماید، وی را تکیه‌گاهی بود تا با قدم‌های لرزان خود، که درست عکس آن قدم‌های استوار بود که پیش از آن در دشت لاجوردین آسمان برمی‌داشت، در زمینی گدازان پیش رود. گذرگاه سوزان و آتشین زخم‌هایی تازه بر تنش نشانید، و با این وصف وی آنقدر در این راه پای بداشت که آخر به کناره دریای آتش رسید و در آنجا بایستاد.

پس آنگاه لژیون‌های خویش را فراخواند. اینان فرشتگانی بی‌رمق و افسرده بودند که به فراوانی برگ‌های خزان‌ی در سطح جویباران «والومبروزو»^{۳۸} که شاخ و برگ‌های اتروری بر بالای آنها سقف بلند گهواره‌ای را پدید می‌آورند^{۳۹}، بر روی هم و در کنار هم افتاده بودند. همچون خزه‌های پراکنده و موج، در آن هنگام که «جبار»^{۴۰} با سلاح بادهای خروشان بر کرانه‌های دریای احمر هجوم آور شود، که امواج آن «بوزیریس» و سواره نظام ممفیس را به هنگام تعقیب کینه‌توزانه و غدارانه ساکنان «جوشن» در خود فرو بردند، و اینان از ساحل امن لاشه‌های شناور جنگاوران و

نافذ بود که اینان گروه‌ها گروه فرمان بزرگ فرمانده خویش را گردن نهادند.

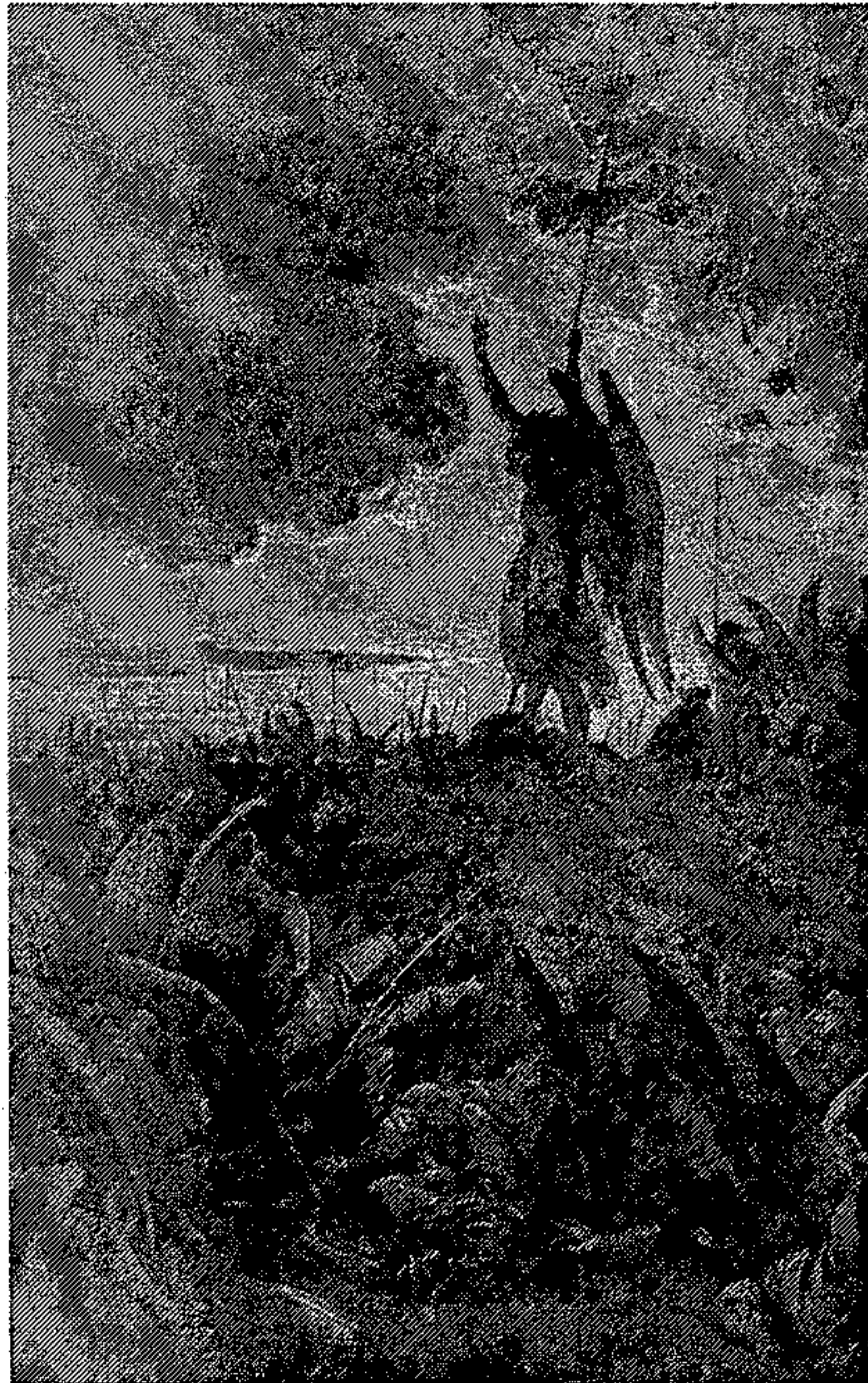
همچنان‌که در روزگار تیره مصر، عصای نیرومند پسر عمران^{۴۲} در طول ساحل به پیچ و تاب آمد و ابری سیاه از ملخ‌ها را که همراه با باد شرق آمده بودند به‌جانب خود خواند، و اینان همانند شب به قلمرو فرعون کافرینسه فروآویختند و ارض نیل را یکسره در ظلمت فرو بردند^{۴۳}، این ملایک ناباب فزون از شمار نیز در زیر گنبد دوزخ، میان شعله‌های زبرین و زیرین و شعله‌هایی دگر که آنها را از اطراف در میان داشت به پرواز آمدند، تا آنکه نیزه برافراشته سلطان بزرگ آنان با علامتی ایشان را در مسیرشان راهنمایی کرد، و اینان جملگی با پیچ و تاب همانند بر روی گوگرد سخت فروافتادند و دشت را یکسره در زیر خویش گرفتند. جمعی چنان کثیر بودند که هرگز «شمال» پر جمعیت از پهلوان یخ زده خویش در آن هنگام که پسران وحشی آن طوفان‌وار روی به جانب جنوب آوردند و از جبل الطارق گذشتند و تا شنزارهای افریقا رفتند، آن همه آدمی برای عبور از رن یا دانوب سرازیر نکرده بود^{۴۴}.

از هر جوخه و دسته، بی‌درنگ فرماندهان و سران با شتاب بدانجا که سردار بزرگ‌شان ایستاده بود روی آوردند. همه اینان که با اندام و شکل ملکوتی خود از آدمیان بسیار بالاتر بودند، شهزادگان والای آسمان و صاحب‌جاهانی بودند که پیش از آن بر مسند آسمان جای داشتند، هر چند که اکنون دیگر در دفاتر ملکوت از نام‌های آنها که به خاطر عصیانشان، از دفتر زندگی زدوده شده و قلم خورده است، اثری باقی نیست. هنوز اینان در میان پسران حوا به اسامی تازه خود نامیده نشده بودند، ولی پس از آنکه با اجازت والای خداوند

چرخ‌های درهم شکسته گردونه‌ها را بدیدند^{۴۱}، سپاهیان شیطان نیز، پراکنده و بی‌سروسامان و گمگشته در کنار هم در افتاده بودند، و جملگی از دگرگونی ناهنجار وضع خویش دچار بهتی گران بودند. شیطان با بانگی چنان بلند که در سراسر ژرفنای دوزخ طنین افکند، گفت:

«ای شاهزادگان، ای حاکمان، ای سلحشوران، ای گل‌های سرسید آن آسمانی که پیش از این از آن شما بود و اکنون از دستتان رفته است، آیا حیرتی چنین، ارواحی جاودانی را فرا تواند گرفت؟ یا شاید پس از خستگی‌های مصاف، این مکان را برای آسایش از تلاش دلاورانه خویش برگزیده و خفتن در آن را چون دره‌های آسمان شیرین پنداشته‌اید؟ و یا آنکه در چنین نابسامانی سوگند خورده‌اید که از در پرستش حریف پیروزی برآید که اکنون به کروبیان، سرافین افکنده سلاح، شکسته پرچم و کوفته تن خویش می‌نگرد، اما زود باشد که وزیران چالاکش از دروازه‌های آسمان به وضع ممتاز خود پی‌برند، و لاجرم فرود آیند تا بر سر ما که چنین نالان و نزار افتاده‌ایم پای‌نهند، و به نیروی صاعقه به‌بندهمان افکنند و در ژرفای این ورطه به زنجیرمان کشند! بیدار شوید و بر پای خمیزید، وگرنه جاودانه از پا افتاده خواهید ماند!»

اینان سخنش را بشنیدند و به شرم آمدند، و همچون نگاهبانانی که به پاسداری خو گرفته‌اند و چون فرماندهی که مورد هراسشان است در خواب غافلگیرشان کند به ناگاه از جای برمی‌خیزند و پیش از آنکه درست بیدار شده باشند به راه می‌افتند، بر روی بال‌های خود به‌پاخاستند. نه آنکه این ارواح از ناهنجاری وضع خویش غافل باشند، یا عذاب وحشتزای خویش را درنیابند، اما این صدا چنان



سخنش را بشنیدند و به شرم آمدند

برای آزمون آدمیان در روی زمین به تکاپو درآمدند؛ با شیادی و دروغزنی قسمت اعظم نوع بشر را چنان به فساد آلودند که این مردمان دست از خداوند خالق خویش بکشیدند و به کرات جلال ناپیدای آن کس را که آفریدگارشان بود بدل به زرق و برق زرین مذهبی آراسته ظاهر کردند، و ابلیسانی را چون خدایانی پرستیدند؛ از آن پس بود که اینان با اسامی مختلف و به صورت بت‌های مختلف، در دنیای شرک به مردم عرضه شدند.

ای پری الهام‌بخش، این نام‌هایی را که در آن روزگار بسی سرشناس بودند بازگویی: بگوی که کدامیک از آنان پیش از همه و کدامیک بعد از همه، در این بستر آتشین به صدای امپراتور بزرگ خویش از خواب بیدار شدند؛ و بگوی که کدامین سران قوم او که از لحاظ شایستگی اهریمنی به وی نزدیک‌تر بودند، یکایک در حالی که هنوز جمع آشفته ملایک در فاصله‌ای دور از آنجا بودند بدان کرانه سیترونی که در آن بود روی آوردند. این سرداران همان‌هایی بودند که بعدها از چاه‌های دوزخ برون آمدند و در پی طعمه خویش در روی زمین به پرسه پرداختند، و دیر زمانی بعد جرئت آن یافتند که کرسی‌های خود را در کنار مسند خداوند نهند و مغابد خویش را در برابر پرستشگاه او برپا سازند. خدایانی شدند که مردم اطراف به پرستش آنها برخاستند؛ گستاخانه در نزدیکی پهوه^{۴۵} که اورنگ خویش را در میان کروبیان دارد و در بیرون از صهیون^{۴۶} می‌غرد خانه گزیدند، و حتی بارها هیاکل خویش را در درون محراب او جای دادند، و شگفتا که سنن مقدس و اعیاد پر جلال وی را نیز با رسوم ملعون خود درآمیختند و تیزگی‌های خویش را گستاخانه به مواجهه با فروغ او فرستادند.^{۴۷}

جان میلتون ۲۹

نخستین آنها «مولوک»^{۴۸} پادشاه خونخوار بود که دستانی آلوده به خون قربانیان انسانی و اشک‌های پدران و مادران داشت، هر چند که بر اثر غریو طبل‌ها و نقاره‌های خروشان فریادهایی که از دهان کودکانشان از میان آتش به سوی بت زشترو برمی‌خاست، به گوش اینان نمی‌رسید. «عمونی»ها این بت را در «عربه» و دشت گل آلوده آن، و در «عرقوب» و «بسان» تا دورترین حد «ارنون» پرستیدند^{۴۹}؛ و وی که چنین همسایگی گستاخانه‌اش بس نبود، مکارانه دل خردمند سلیمان را بفریفت و وی را واداشت تا در بالای آن کوهستان ننگین درست فراروی معبد خداوند^{۵۰} معبدی برای او بسازد، و چوب مقدس معبد خود را از دره خندان «هنوم» بیاورد که از آن پس «توفت» و «جهنا» که نمونه‌ای از دوزخ است^{۵۱} نام گرفت.

پس از «مولوک»، «کموش» آمد^{۵۲} که از عروعر تا یبوق و تا وادی خشک جنوبی‌ترین حد عباریم، مایه مستهجن هراس بنی‌موآب شد، و نیز در حشبون و عور نعیم، قلمرو صهیون، در آن سوی دره پر گل سبمه پر از تاک، و در العاله تا دریاچه قیرگون مورد پرستش قرار گرفت^{۵۳} نام دیگرش پنور بود^{۵۴}، و هنگامی چنین نامیده شد که در سیتیم بنی‌اسرائیل را در هجرت آنان از نیل بدان انگیخت که با ندوری شهوانی که برای آنان رنج بسیار به بار آورد، روی به جانب او آرند، و از آنجا وی دامنه عیاشی‌های خویش را تا به تپه ننگ در نزدیک جنگل «مولوک» خونخوار بگسترانید و بی‌عفافی را در کنار کینه‌توزی جای داد^{۵۵}، تا وقتی که یوشع پارسا آن همه را به دوزخ فرستاد^{۵۶}.

به‌دنبال این ارباب انواع، دسته دیگری آمدند که از کناره امواج فرات کهن تا نهری که مصر را از ارض شام جدا می‌کند، نام‌های

آذونیس آسوده خیال که از صخره زادگاه خویش گریخته امواج خود را که از خون برآمده از زخم سالیانه تموزش گلگون پندارند، به سوی دریا می فرستد. این داستان عاشقانه در دل های دختران اورشلیم نیز با همین گرمی اثر بخشید و همین شور شهوانی آنان بود که حزقیال را به هنگام مکاشفه ای که در آن وی با چشم خویش ناظر بت پرستی تبهکارانه یهودای بی وفا شد در زیر رواق مقدس مشهود افتاد.^{۶۱}

پس از تموز، آن دیگری آمد که چون تابوت اسیر، قالب حیوانی او را در محراب خاص خودش با سر و دست شکسته در آستانه معبد نقش زمین کرد و از این راه مایه شرم پرستندگان وی شد، به حق با تلخی بسیار بگریست. نامش «داجون» بود^{۶۲}، و غولی دریایی بود که نیمه بالایش شکل تن آدمی و نیمه زیرینش صورت ماهی داشت، و با این وصف، پرستشگاه او در «اشدود» در طول کرانه های فلسطین و در «جت» و «عصقلون» و «عقرون»، و تا حدود مرزهای غزه، مایه بیم کسان بود.^{۶۳}

در دنبال او، «ریمون»^{۶۴} آمد که اقامتگاه دلپذیرش دمشق زیبا و کناره های بارور رودهای پراز آب زلال «ایانه» و «فرفر» بود^{۶۵}. وی نیز در برابر خانه خدا گستاخی بسیار کرد؛ یکبار ابرصی را از دست بداد و در عوض دل پادشاهی را به دست آورد^{۶۶} که «احاز» نام داشت و فاتح تهی مغز او بود، و وی این پادشاه را واداشت تا معبد خداوند را حقیر شمارد و به مکان دیگرش برد تا در جای آن پرستشگاهی دیگر به آیین شامی بسازد، که در آن آحاد قربانی های نفرت زای خویش را بسوزانید و همت به نیایش خدایانی گماشت که مغلوب او شده بودند.^{۶۷}

بعلمیم^{۵۷} و عشتاروت^{۵۸} داشتند که آنان نر و اینان ماده بودند، زیرا که ارواح به میل خویش به صورت مرد یا زن و یا به هر دو صورت درمی آیند، و این از آنست که جوهر اصلی آنان بسته در زنجیر مفاصل یا اعضاء و یا همچون گوشت و پوست سنگین آدمیان متکی بر نیروی زودشکن استخوان ها نیست، بلکه بس لطیف و ساده است و در هر جا بدان شکل درمی آید که خود می خواهد، یعنی گاه منبسط است و گاه منقبض، گاه روشن و گاه تاریک، و با چنین صوتی اینان می توانند نیات اثیری خویش را عملی سازند و آثار عشق یا کینه پدید آرند. زادگان اسرائیل به کرات به خاطر این ارباب انواع دست از نیروی حیات بخش خویش برداشتند و عبادتگاه حقه او را متروک نهادند و با پستی روی نیاز به سوی خدایان حیوان روی بردند، و لاجرم سرهای آنان با همان پستی در پیکارها خم شد و در برابر نیزه دشمنان منفور فرود آمد.

همراه با این گروه خدایان، عشتاروت به میدان آمد که فینیقیانش استارته ملکه آسمان نامند. وی کلاهی هلالین بر سر دارد و دوشیزگان صیدا در شبانگاهان مهتابی در برابر تصویر فروزان او با نذرها و سرودها آیین نیایش به جای می آورند. عشتاروت در صهیون نیز مورد تجلیلی کمتر از این قرار نگرفت، زیرا در آنجا بود که معبدش بر فراز کوه ستم برافراشته شد. و این پرستشگاه را آن شاه هوس پیشه ای بساخت که دلش با همه بزرگواری به دام مهرویان بت پرست افتاد و سر در پای بت های پلید نهاد^{۵۹}.

آنگاه نوبت «تموز» رسید^{۶۰} که زخم سالانه اش زنان جوان شامی را به جبل لبنان می کشاند تا در آنجا از بام تا شام یک روز تابستانی با نوحه های عاشقانه خویش بر سرنوشت وی بنالند، و در این میان



ملایک نایاب فزون از شمار، در زیر گنبد دوزخ به پرواز آمدند

پس از این ابلیسان، جمعی نمودار شدند که با اسامی مشهور کهن اوزیزیس^{۶۸}، ایزیس^{۶۹}، اوروسن^{۷۰}، و ملازمان ددچهره آنان با رشته نینحرها و جادوهای خود مصر متعصب و کاهنانش را گمراه کردند و به جستجوی خدایانی سرگراشان واداشتند که به جای چهره آدمی با صورت‌های حیوانی روی به کسان می نمودند.

اسرائیل از نفوذ این آیین نیز برکنار نماند، چنان که از طلای عاریتی، گوساله حوریب را بساخت^{۷۱}. شاه عاصی این گناه را در «بیت ثیل» و در «دان» نیز مرتکب شد^{۷۲}، و آفریدگار خویش یعنی یهوه را که چون قوم اسرائیل از مصر مهاجرت کرد، در شبی و به طرفه العینی نخستزادگان و خدایان ددمنش این سرزمین را یکجا از پای درآورد و با گاو چراگر یکی دانست^{۷۳}.

آخرین همه اینان، بلیعال بود^{۷۴} که هرگز روحی از او نپاکتر و نابکارانه تر فساد را به خاطر نفس فسادخواهان تر، از آسمان فرونیفتاده است. برای وی هیچ پرستشگاهی برپا نشد و هیچ کندری در محرابی نسوخت؛ با این وصف کدامین کس را بیش از او عبادتگاه‌ها و محراب‌ها توان یافت، در آن وقت که کاهنان همچون پسران «عیلی» که خانه خدا را از فحشا و تجاوز بیاکنند، به الحاد می‌گرایند^{۷۵}؟ وی در دربارها و کاخ‌ها، و در شهرهای فسق‌آلوده‌ای که صدای عیاشی‌ها و کفرگویی‌ها و تعدی‌هایشان تا بلندترین برج‌ها بالا می‌رود فرمانرواست، و چون شب پرده ظلمت بر کوی و برزن بگستراند، پسران بلیعال^{۷۶}، سرمست از بی‌شرمی و از شراب به پرسه در می‌آیند. گواه این سخن کوچه‌های «سندوم»^{۷۷} است، و آن شب جعبه که در آن آستانه خانه‌ای، میهمان‌نواز، بانوی خانه را به هجوم آورندگان عرضه داشت تا از بی‌حرمتی زشت‌تری مانع

آمده باشد^{۷۸}.

اینان ابلیسانی بودند که از لحاظ مقام و قدرت پیش از آن دیگران جای داشتند، وگرنه فهرست اسامی آن همه بس دراز است، هر چند که جملگی شهرتی به سزا دارند: فی المثل خدایان ایونی^{۷۹} که «یاوان» زادگان^{۸۰} نوخاسته تر از آسمان و زمیشتان شمردند که خود از لافزنی آن دو را پدر و مادر خویش می خواندند، و تیتان نخست زاده آسمان با صف دراز اولاد و اعقاب او و حق ارشدیتی که با دست «زحل» برادر کهنترش غصب شد؛ و «زحل» که از جانب «جوو» که پسر خود او و پسر رثا بود، اما زورمندی بیشتر داشت با وی همین معامله شد، و از این راه بود که «جوو» غاصبانه به سروری پرداخت^{۸۱}. این خدایان که نخست در کرت^{۸۲} و ایدا^{۸۳} می زیستند عاقبت در قله پر برف اولیمپوی یخزده^{۸۴} جای گرفتند و بر ناحیه وسطای فضا که برای آنان بلندترین حد آسمان بود، یا بر صخره دلفی^{۸۵} یا در «دودونا»^{۸۶} و در داخل حدود سرزمین «دوری»^{۸۷} حکم راندند. جمعی دگر همراه با زحل کهنسال از بالای «آریا»^{۸۸} به سرزمین های هسپری رفتند و آنگاه در آن سوی دیار سلتی در جزائری بس دوردست سرگردان شدند^{۸۹}.

جمله اینان، و بسیاری دگر، دسته دسته پیش آمدند؛ همگی دیدگانی نمناک و فروهشته داشتند، و با این وصف در این دیدگان برقی تیره از شادی می درخشید، زیرا که همه فرمانده خویش را می دیدند که اسیر نومیدی نشده است، و خودشان را نیز، که در عین فنا پای برجای مانده اند. گویی توجه بدین نکته رنگی نامحسوس بر چهره شیطان آورد، اما وی زود گردن فرازی مألوف خویش را بازستاند و با کلماتی پر طنین و آراسته ظاهر، و نه واقعاً آراسته، آرام

هراس و اندوه و رنج ارواح فناپذیر را از میان بردارد. بدینسان اینان با وضعی که مظهر نیروی زاده از پیوستگی و از تصمیم راسخ بود، همراه با صدای دلپذیر نی لبک‌ها که حرکت قدم‌های دردآلوده آنان را در روی زمین سوزان آسان‌تر می‌کرد خاموش پیش می‌رفتند، تا وقتی که عاقبت این جبهه جنگی موحش با درازای هراس‌انگیز و سلاح‌های فروزان خود، همانند جنگاوران دور کهن با سرنیزه‌ها و بسپره‌های منظم در انتظار فرمان مطاع بزرگ فرمانده توانای خویش بر جای ایستاد، و او با نگاه آزموده خود به دقت در صفوف مسلح بنگریست و سپس همه گردان‌های این سپاه پیکارجو و آرایش جنگی آنان و چهره‌ها و بالا‌های ستبرشان را که با بالای خدایان همانند بود، سان بدید و در پایان سان تعداد آنان را به صورتی کلی تخمین زد. آنگاه دلش از شادی بر تپید و با احساس صلابت و قدرت خویش به خود بالید، زیرا که از زمان آفرینش آدمی تا به امروز هرگز نیرویی چنین گران در جایی گرد نیامده است؛ در برابر این چنین نیرو، جمله قوای جنگی آدمیان را ارزشی بیش از ارزش آن پیاده‌نظام ناچیز که مرغان درهمش شکستند نیست^{۹۴}، حتی اگر که سپاه غولان فلک را مزید بر آن شوند^{۹۵}، و نیز آن دلاورانی که در برابر «تبس»^{۹۶} و «ایلیوم»^{۹۷} مصاف دادند و در این مصاف خدایان از دو جانب به کمک این و آن شتافتند؛ و هم آن نیرویی که داستان‌ها یا افسانه‌ها به پسر ارثر در حلقه شهسواران «بریتانیایی» و «ارموریک» او نسبت می‌دهند^{۹۸} و هم جمله آن مؤمنان یا نامؤمنانی که از آن بس در «آسپرامونت»^{۹۹} یا «مونتالبان»^{۱۰۰} یا دمشق یا مراکش و یا طرابوزان^{۱۰۱} زور آزمایی کردند، یا آن کسان که بیزرتا^{۱۰۲} در آن هنگام که شارلمانی و جمله سردارانش در نزدیک «فونتارابیا» از پای

آرام شهامت سست شده آنان را نیرو بخشید و هراسشان را از میان برد.

آنگاه فرمان داد که بی‌درنگ پرچم فرماندهی او را همراه با خروش پیکارجوی شیپورهای پرطنین و بانگ کرناها برافرازند، و «عزازیل»^{۹۱} کروی بزرگ افتخار غرورآمیز این پرچمداری را که حق خود می‌دانست برای خویش طلبید. چون چنین شد، بیرق امپراتوری را از تیرک درخشان بگشود و پرچم آراسته به گوهرها و زر نابی که سلاح‌ها و غنائم سرافین بود، به فروزندگی شهابی موج در دل باد، به اهتزاز درآمد. در همه این مدت، از فلز خروشان غریب‌های جنگی بر می‌خاست، و سپاه جهانی^{۹۱} بدین غریب با چنان فریادی پاسخ داد که تحذب دوزخ را بشکافت و در بالای سر آن قلمرو آشفتگی و شب کهن را به هراس افکند^{۹۲}.

در آنی، از میان ظلمت ده هزار پرچم موج با رنگ‌های فروزان مشرق‌زمینی سر در فضا برافراشتند و همراه با آنها جنگلی پهناور از سرنیزه‌ها زمین را فروپوشید و کلاه‌خودهای درهم فشرده هویدا شد و سپرها در کنار هم صفی با ضخامتی برون از حد سنجش پدید آوردند. اندکی بعد سلحشوران به صورت فالانژی کامل^{۹۳} به شیوه «دوری» با بانگ موزون نی‌ها و قره‌نی‌ها به راه افتادند: این شیوه دلیران دور کهن را که برای پیکار سلاح بر کف می‌گرفتند آرامشی مردانه می‌بخشید، و به جای آنکه با طغیان خشم روانه میدانشان کند، در آنان روح شهامتی سنجیده و پخته می‌دمید، که از فرار در برابر مرگ و از هزیمتی ننگ‌آمیز بازشان می‌داشت، و در عین حال این روش را قدرت آن بود که با آهنگ‌های پرطنین و آراسته خود اندیشه‌های پریشان را نرم کند و آرامش بخشد، و نگرانی و تردید و

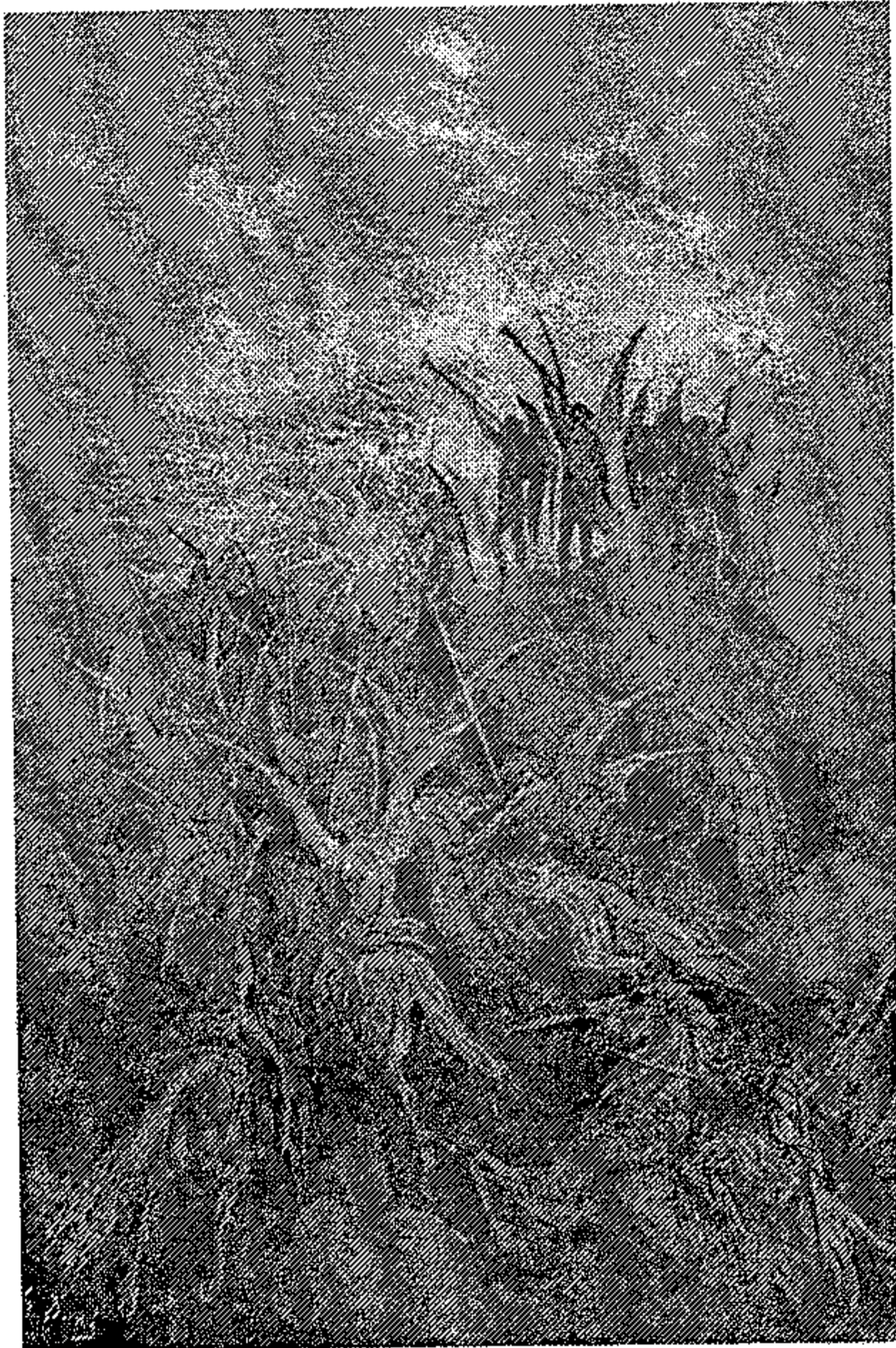
آتش آسمان^{۱۰۶} پوست از تنشان برکنده و آتش در سرشان افکنده باشد، ولی ساقه‌های تنومندشان با همه بی‌برگ و باری همچنان در سرزمین ویران بر پای ایستاده باشند.

خویش را آماده سخن گفتن کرد، و صفوف فشرده سلحشوران که چنین دیدند از جناحی تا جناحی حلقه‌وار او و سردارانش را در میان گرفتند. فرط توجه اینان وی را خاموش کرد: سه‌بار کوشید تا سخن گوید، و سه‌بار علیرغم مناعتش اشک‌هایی چنان، که فقط ملایک را امکان فرو ریختن آنها است، از دیدگان فرو ریخت. عاقبت کلمات او از میان آه‌های سوزان راهی برای برآمدن جست، و وی چنین گفت:

«ای هزاران هزار روح فناپذیر! ای زورمندانی که به جز قادر مطلقتان همانندی نیست! هر چند که منزلگه کنونی ما و دگرگونی فلاکت‌زایمان که حتی وصفش نیز کراهت می‌آورد، نشان آنست که بلایی که بر سرمان آمد، مصیبتی بس گران بود، پیکار ما پیکاری دور از افتخار نبود. اما کدامین اندیشه‌ای را از کنه تجارب گذشته یا حال، قدرت پیش‌بینی آنچه روی داد یا امکان تفری دربارۀ آن، توانست بود، تا بیم از آن بدارد که نیروی پشت بهم داده این همه خدایانی را که در اینجا ایستاده‌اند احتمال شکستی باشد؟ حتی هنوز هم، پس از هزیمت ما در این پیکار، چه کسی تواند پنداشت که این لژیون‌های گران که با تبعید آنها آسمان از ساکنانش تهی شده و یارای قد برافراشتن و برگشتن و زادگاه خویش را بازستاندن، نخواهند داشت؟ درباره خودم، جمله نقرات سپاه آسمانی را گواه آن می‌گیرم که خطایی در نقشه‌های من یا کوششی از جانب من برای پرهیز از خطر، مایه از دست رفتن امیدمان نشد. اما آنکس که مستبدانه

درافتادند، از ساحل افریقا بفرستاد^{۱۰۳}.

این سپاه که هیچیک از نیروهای رزم‌آزمای خاکیان را با آن برابر نتوان نهاد، با همه بزرگی خود سر به فرمان فرمانده پرسیلابت خویش داشت. وی که از حیث قامت و از حیث رفتار با جلال خاصی بر همه آنان سر بود، همچون برجی گران قد برافراشته بود. هنوز ظاهرش فروزندگی اصلی خویش را از کف نداده بود، و در این حال فقط ملکی مقرب بود که سقوط کرده و فر و شکوه گرانیش تا حدی فتور یافته بود: به خورشیدی می‌ماند که تازه سر برزده باشد و بی‌حجاب اشعه خویش از ورای هوای مه‌آلوده افق بر روی زمین بنگرد، یا آنکه به هنگام کسوفی ظلمانی از پشت ماه نوری نیم‌رنگ و شوم بر نیمی از مردم جهان بپراکند و پادشهان را از بیم انقلاب‌ها پریشان کند^{۱۰۴}. مه‌فرشته نیز با همه این تیرگی فروغی از جمله یاران خویش افزون داشت. اما چهره‌اش آکنده از زخم‌های گران صاعقه بود^{۱۰۵} و نگرانی بر گونه‌های پژمرده‌اش جای گزیده بود؛ و با این همه در زیر ابروانش برق شهامتی سرکش و غروری پای‌برجا در انتظار انتقامجویی می‌درخشید. نگاهش کینه‌توز و بی‌رحم بود، اما چون بدین ملایکی می‌نگریست که شریک یا پیرو تبهکاری او شدند (و او روزگاری آنان را در دوران سعادت از ایشان به شکلی دگر دیده بود) و لاجرم جاودانه محکوم بدان آمدند که سهم خویش را از رنج و عذاب برگیرند، در دیدگانش اثر پشیمانی و افسردگی هویدا می‌شد. اینان کرورها ارواحی بودند که بر اثر خطای او مغضوب آسمان شدند و به خاطر عصیان وی از سر منزل فروغ و جلال سرمدی برون رفتند، و با این همه در عالم زوال فر و شکوه خویش تا بدین حد بدو وفادار ماندند، همچون بلوط‌های جنگل یا کاج‌های کوهستان که



جارجیان با بانگ شیپورها جمله را به شور فرا خواندند

فرمانروای آسمان است، تا بدان هنگام با خاطری آسوده بر اورنگی جای داشت. که نام آوری کهن او یا از راه رضای ما و یا بر حسب عادت نگهدارش بود، و از آن مسند، جلال شاهانه خویش را با همه فر و شکوهش بر ما جلوه گر می ساخت، اما نیرومندی خود را از ما پنهان می کرد، و همین ما را بدان انگیخت که بدین تلاش برخیزیم. اما از این پس ما بر توانایی او نیک واقفیم و از حدود توانایی خود نیز خبر داریم. تا دگر آتش جنگی را بر نیفروزیم، اما از اینکه چنین آتشی را علیه ما برافروزند نیز بیم مداریم. نکوترین راهی که داریم، اینست که با نقشه ای نهانی بکوشیم تا آنچه را که با زور نتوانستیم کرد با کید و حیل کنیم، و از این راه لااقل این نکته را در آخر کار بدو بفهمانیم که هر آنکس که با زور بر دشمن پیروز آمده باشد، جز به نیمی از پیروزی نرسیده است. — در فضا، دنیاهایی تازه پدید توانند آمد: در این باره در آسمان شایع بود که به همین زودی ها قادر کل را سر آفریدن جهانی نو است، تا در آن آفریدگانی را جای دهد که همانند آسمانزادگان مشمول عنایت او باشند. شاید که ما، ولو برای کشف و وقوف هم که باشد، این جهان را نخستین رخنه گاه خویش کنیم، و شاید هم که در جایی دگر چنین کنیم، زیرا که این ژرفنای دوزخی جاودانه ارواح آسمانی را در زنجیر بندگی نگه نتواند داشت، و همواره آنان را اسیر ظلمت گران نتواند کرد. ولی باید که جمله این نقشه ها در این شورا به دقت رسیدگی شوند. به هر تقدیر دست از امید صلح بداریم، زیرا که کدامین کس از ما را سر سرفرو د آوردن است؟ لاجرم روی به جانب جنگ بریم و در این باره تصمیم گیریم که چنین جنگی را آشکارا یا پنهان آغاز باید کنیم؟»

وی چنین گفت، و کروورها شمشیر آتشین که از روی ران های

جان میلتون ۲۲

کروبیان نیرومند برکشیده شده بود، به نشان پشتیبانی از سخن او به فضا پرتاب شد، چندان که برق آنها به ناگهان گرداگرد دوزخ را تا فاصله‌ای گران روشن کرد: ابلیسان در برابر قادر متعال از خشم بخروشیدند و با سلاح‌هایی که بر کف باز گرفته بودند بر سپرها بکوفتند و غرشی جنگی از آنها برآوردند و گردنکشان گنبد آسمان را به زورآزمایی خواندند.

نه چندان دور از آنجا، تپه‌ای بود که از دهانه هولناکش شعله آتش و دودی مواج بر می‌آمد، و مابقی سطح آن را قشری پر جلا پوشانده بود که نشانی مسلم از وجود ماده‌ای فلزی در دل این تپه می‌داد که از گوگرد پدید آمده بود. جوخه‌ای گران از ابلیسان گشوده بال بادپیما، همچون دسته مهندسان مجهز به بیل و کلنگ که همواره در پیشاپیش اردوی شاهی روانند تا دشتی را هموار کنند یا حصارى را برپا سازند، بدان جانب شتافتند. راهنمای آنها «ممون»^{۱۰۷} بی‌قدرترین ارواح فروافتاده از آسمان بود، که حتی در آسمان نظر و اندیشه‌اش پیوسته روی به پایین داشت و سنگ‌فرش‌های گرانها و زرین آن را از جمله دگر چیزهای ملکوتی و مقدس آسمان که دیدارشان مایه جذبۀ روحانی ملایک است با دیده ستایشی فزون‌تر می‌نگریست. هم این ملک بود که آدمیان را نیز در آغاز کار، با وسوسه‌های خویش بدان‌انگیخت که سینه خاک را بشکافند و با دست‌های آلوده احشاء مادر خویش را به تراج گیرند تا از آنها گنجینه‌هایی را که نهان داشتشان اولی است، بیرون کشند. در کوتاه زمانی، کسان او زخمی پهناور بر دل کهسار زدند و از آن رگه‌های طلا برکشیدند، و کسی را شگفت نیاید که چسان سرزمین دوزخ نهانگاه این ثروت‌های گران است، زیرا که زمین دوزخ را از هر جای دگر با این زهر گرانها

سکنای پادشاهان خویش کاخ‌هایی چنین منیع فراهم نیاوردند. سرانجام، بنا که پیوسته رو به بالا داشت در بلندای با عظمت خود در حدی معین بایستاد، و بی‌درنگ دروازه‌های آن دو نیمه مفرغین خویش را بگشودند و تالارهای وسیع کاخ را که کفشان از سنگفرشی مسطح و صیقلی بود به حاضران عرضه داشتند. از سقف تالار با سحری چیره‌دستانه ردیفی چند از چراغ‌های ستاره‌گون و فانوس‌های فروزان که به نیروی نفت^{۱۱۴} و قیر همچو اختران آسمان نورافشان بودند فروآویخته شد، و جمعی کثیر شتابان و آفرین‌گویان پای به درون آن نهادند. برخی در ستایش اصل بنا داد سخن بدادند و برخی دگر در مدح معمار بنا، و پیش از آن چیره‌دستی این معمار در آسمان با بنای برج‌های منیعی که در آنها مهین‌فرشتگان آسمان شهزاده‌وار می‌زیستند، بر همگان آشکار شده بود. سلطان کائنات این مه‌فرشتگان را مقامی چنین بلند داده و مأمور ایشان کرده بود که هر یک در طبقه خاص خویش سرور دسته‌ای از ملایک باشند. این معمار را در یونان کهن بشناختند و به پرستش او پرداختند، و در سرزمین «اوزونی»^{۱۱۵} «مولسیر»^{۱۱۶} نام دادند، و در افسانه‌ها حکایت کردند که چسان «رب الارباب»^{۱۱۷} خشمگین وی را از بالای کنگره‌های بلورین آسمان به زیر افکند، چندان که او از بامداد تا نیمروز و از نیمروز تا شامگاه مه‌آلوده روزی تابستانی در فضا در غلطید و به هنگام غروب همچون شهابی ثاقب از سپهر نیلگون به جزیره‌ای در دریای اژه که لمنوس نام داشت^{۱۱۸} فرو افتاد. این افسانه‌ایست که مردمان به خطا ساخته‌اند، زیرا که به حقیقت سقوط «مولسیر» و فرشتگان عاصی بسیار پیش از آن اتفاق افتاده بود. ولی اینک وی را دگر سودی از آن نبود که در آسمان برج‌هایی منیع

سازگاری فزون‌تری است. و کاش در اینجا آن کسان که لاف از چیزهای ناپایدار می‌زنند و با اعجاب بسیار سخن از بابل^{۱۱۸} و از بناهای شاهان ممفیس^{۱۱۹} می‌گویند توجه بدان کنند که بزرگ‌ترین این بناها چه از حیث نام‌آوری و چه از لحاظ قدرت و هنر بسی ناچیزتر از آن بنایند که ارواح مطرود توانند ساخت، زیرا که اینان در ساعتی آن کنند که پادشاهان با تلاش روزان و شبان کارگرانی فزون از شمار در قرنی به دشواری توانند کرد. نزدیک آنجا، در دل دشت، گروهی از ابلیشان با هنری معجزآسا مواد خام معدنی را در گودال‌هایی بسیار که با دست خود کنده بودند، و از هر کدامشان رگه‌ای از آتش مایع دریاچه آتشین می‌گذشت ذوب کردند و هر فلزی را از دیگر فلزات جدا نهادند و کف گداخته را از رویش بگرفتند. دسته‌ای سومین، با همان چالاکی، در زمین قالب‌های گوناگون بساختند و با نقل و انتقالی چیره‌دستانه هر گودال را از مواد مذاب کوره‌ها انباشتند؛ و این درست به همانسان شد که در ارگی، با دمیدن دمی واحد، هوا در لوله‌ای مختلف پخش شود و جمله اجزاء ارگ را به حرکت آرد. ناگهان، همراه با بانگ طرب‌زای آهنگ‌ها و نواهایی دلپذیر، چونان که بخاری از زمین برخیزد بنایی عظیم سربرافراشت: بنایی معبدوار بود که گرداگردش راستون‌های چهارگوشه یا مدور سبک «دوری»^{۱۲۰} آراسته به گچ‌بری‌های زرین سرستون‌ها فرا گرفته بود. حتی از نقش و نگارهای مزین به حجاری‌های برجسته در این بنا که سقفی از زر ناب قلمزده داشت فروگذار نشده بود. بابل و قاهرة الکبیر^{۱۲۱} در اوج جلال خویش برای تجلیل از خدایان خود «بلوس»^{۱۲۲} یا «سرایس»^{۱۲۳} بناهایی را چنین با فر و شکوه نساختند، و مصر و آشور در آن روزگاران که در تجمل و غنا با یکدیگر پهلو به پهلو می‌زدند برای

اعجاز را بین، که آنان که تا بدین دم از غولان خاکزاده ستبرتر می نمودند به ناگهان از کوچکترین کوتاه قدان خردتر شدند، و جمعی بی شمار از آنان در فضایی بس تنگ جای گرفتند؛ تو گویی از خردی همانند «پیگمه»های آن سوی کوهستان هند شدند^{۱۲۲} و یا به صورت «الف»هایی^{۱۲۳} درآمدند که در کناره جنگلی یا نزدیک چشمه ساری در بزم نیمشب پریان گرد می آیند، و آن روستایی ای که دیر وقت به خانه بازمی گردد، در آن هنگام که ماه از بالای سرش همچون داوری نظاره گر است و با نور پریده رنگش هر لحظه بیش در راه خویش روی به پایین دارد، آنان را می بیند یا گمان دیدارشان را می برد؛ و این الفهای بازیگر پایکوب گوش روستایی را با آهنگ روح پرور خویش می نوازند، چندان که دل او را هم از شوق و هم از بیم به تپش می افکنند. ارواح مجرد نیز، به همین سان اندام ستبر خویش را به کوچکترین اندازه ممکن درآوردند، و لاجرم تعدادی فزون از شمار از ایشان در تالار این دربار دوزخی جای گرفتند. اما، در آخر تالار و دور از ایشان، بزرگان سرافی و کروی با اندام واقعی و صورت همیشگی خویش در محلی دور از جمع انجمن آراستند؛ و در این مجمع سری، خزار نیم خدا بر روی کرسی های زرین جای گرفتند و شورایی گران پدید آوردند؛ آنگاه پس از سکوتی کوتاه دستور جلسه خوانده شد و کنکاش بزرگ آغاز گردید.

ساخته باشد، زیرا که با همه هنرمندیش این بار از بند کیفر نجست و واژگونه همراه با دگر صنعتگران خویش از آسمان فرود افتاد تا در دوزخ به کار بنا پردازد.

در این میان، جارچیان گشوده بال به فرمان بزرگ فرمانده خویش با آیینی هراس انگیز و با بانگ شیپورها به جمله سپاهیان ابلاغ کردند که به زودی شورایی رسمی در «پاندمونیوم»^{۱۱۹}، پایتخت بزرگ شیطان و سران دربارش منعقد خواهد شد، و با این اخطار از هر دسته و هر هنگ کسانی را که از حیث مقام یا شایستگی برتر از دیگران بودند فراخواندند، و دیری نگذشت که اینان گروه ها گروه، صدصد و هزار هزار، با یساولان خویش روی بدین دربار آوردند. جمله مدخل ها و دروازه ها و میدان های پهناور از جمعیت آکنده شد، اما بیش از هر جای دگر در تالار بزرگ (که از عظمت همانند آن میدان سرپوشیده ای بود که در آن چابک سواران دلاور غرق در سلاح به هر سو می تاختند و در برابر جایگاه سلطان^{۱۲۰} زیده شهسواران کفار را به پیکار مرگ یا به نیزه بازی می خواندند) جمعیت گرد آمده بود. این جمع انبوه درهم فشرده، هم زمین و هم فضا را که آکنده از صفیر بر هم خوردن بال های ایشان بود فرا گرفته بود، و به دسته بشمار زنبوران نوجوان عسل می مانست که در آن ماهی از بهار که خورشید در کنار گاو دوان است^{۱۲۱} پیرامون کندوان بال می گشایند و در میان ژاله های تازه نشسته و گل های نوخاسته به پرواز در می آیند، یا در روی تخته ای چوبین که تازه چسب اندوده اش کرده اند و حکم حفاظی را برای قلعه کاهی آنها دارد، داد سخن می دهند و درباره امور دولتی رأی می زنند: دسته انبوه ملایک نیز به همین سان فشرده و درهم موج می زد، تا آن دم که رسمیت شوری اعلام شد.

حواشی و توضیحات

۱. Heavenly Muse؛ «موزها» در میتولوژی یونان پریان نه‌گانه‌ای بودند که در خدمت «آپولون» (فیوس) خدای موسیقی و هنر در کوه «پارناس» یونان می‌زیستند. این نه‌پری، که آنها را گاه دختران خدای خدایان و گاه زادگان آسمان و زمین یعنی خواهران کوچک خدای خدایان می‌دانستند، الهام‌بخش شعرا و هنروران و دانشمندان بودند، و اینان وقتی می‌توانستند آثار هنری و علمی خویش را بیافرینند که پری مربوط به فنشان به دیدارشان آمده و در کنارشان نشسته باشد. هر یک از پریان نه‌گانه بر یکی از نه رشته هنر: شعر حماسی، تراژدی، کمدی، شعر غنایی، اشعار هوس‌انگیز، تاریخ، موسیقی، رقص، اخترشناسی، نظارت و سرپرستی داشت. آن پری که در اینجا طرف خطاب «میلتون» است طبعاً Calliopae پری اشعار حماسی است. - غالب شعرای بزرگ حماسه‌سرا، برای سرودن شاهکارهای خود از این پریان کمک طلبیده‌اند: هومر و ویرژیل بارها متوسل بدیشان شده‌اند و «دانته» در هر سه قسمت «کمدی الهی» خویش دست به دامان آنها زده است. «میلتون» نیز به پیروی از آنان برای سرودن اشعار شاعرانه‌ای به دین اهمیت، هر چند که اثری مذهبی باشد، کمک از پری الهام‌بخشی می‌خواهد که با آیین مسیحی سروکاری ندارد.

۲. «شجره ممنوعه» یا «درخت معرفت نیک و بد» که خدا آدم و حوا را در بهشت از خوردن میوه آن منع کرد، و بر اثر نافرمانی ایشان از بهشت بیرونشان راند. نقل از تورات (سفر پیدایش، باب دوم): «... و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت: از همه درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.»

در قرآن (سوره بقره - آیه ۳۵) در این باره چنین آمده است: «و گفتم: ای آدم، تو با جفت خود در بهشت جای گزین و در آنجا از هر نعمت که بخواهید بی‌هیچ زحمت بخروردار شوید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد.»

۳. Eden نام بهشت در تورات (سفر پیدایش، باب دوم): «... و خداوند خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت.»

«که چسان آسمان و زمین از دل پریشانی سر بر آوردند...» نقل از تورات: «... در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید، و زمین را تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه، و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.»

۸. صهیون Sion، کوه معروفی در نزدیکی اورشلیم که یهودیان «یهوه» خدای اسرائیل را ساکن آن می دانستند (تورات، کتاب یوئیل نبی، باب سوم): «... و خداوند از صهیون نعره می زند... پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن می باشم.»

۹. سیلوا Siloa، استخری در جنوب شرقی اورشلیم که در پای تپه‌ای بود و آب آن از راه دور از قناتی می آمد. در آنجا که بنا به روایت انجیل، عیسی کوری مادرزاد را شفا داد (انجیل یوحنا، باب نهم): «... و وقتی که می رفت کوری مادرزاد دید... و شاگردانش از او سؤال کرده گفتند: ای استاد گناه که کرد، این شخص یا والدین او، که کور زاییده شد؟ عیسی جواب داد که گناه نه این شخص کرد نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خود در وی ظاهر شود... این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید و بدو گفت برو در حوض سیلوا که به معنی مرسل است بشوی، پس رفته شست و بینا شده برگشت.»

۱۰. محراب خداوند: محراب معبد بزرگی که برای پرستش یهوه (خدای اسرائیل) توسط سلیمان پیغمبر در اورشلیم ساخته شد، و یهوه در آنجا با قوم خود درباره آینده سخن می گفت (تورات، کتاب اول پادشاهان، باب ششم): «... و در اندرون خانه خداوند محراب را ساخت که قدس الاقداس بود، تا تابوت عهد خداوند را در آن بگذارد، و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص پوشانید.»

۱۱. این جمله معروف از دانته گرفته شده *Cosa non detta in prosa mai ne in rima* و دانته نیز خود آن را از «لوکرسیوس» شاعر بزرگ لاتین گرفته است.

۱۲. Aonian Mount در یونان، Beotia کوهستانی در ناحیه بئوسیا که معبد بزرگی به افتخار «پریان الهام بخش نه گانه» در آن برپا بود؛ بدین جهت «پرواز بر فراز کوه آئونی» مفهوم مجازی الهام گرفتن و پدید آوردن اثری هنری را دارد.

۱۳. اندیشه Spirit: روح که همراه خداوند آفریده شد. تعبیر از انجیل است (مکاشفه یوحنا رسول، باب اول): «... و در روز خداوند در روح شدم، و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم که می گفت من الف و یا و اول و آخر

۴. اشاره به عیسی که به عقیده مسیحیان با شهادت خود گناه آدم و نوع بشر را باز خرید، و باعث شد که خداوند دوباره درهای بهشت را که بعد از خطای آدم بسته شده بود به روی نیکوکاران و آمرزیدگان بگشاید.

۵. حوریب Oreb قله شمال شرقی کوه سینا که امروزه «جبل موسی» نام دارد و اعراب این قله را «رأس الصفا» می نامند. به روایت تورات، موسی در آنجا برای نخستین بار خدا را به چشم دید (تورات، سفر خروج، باب سیم): «... موسی به حوریب که جبل الله باشد آمد، و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بر وی ظاهر شد، و چون او نگریست اینک آن بوته به آتش مشتعلست اما سوخته نمی شود... و چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سو می شود، خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: ای موسی، ای موسی...»

در قرآن (سوره طه - آیات ۱۰ و ۱۱) در این باره چنین آمده است: «موسی آتشی دید و به کسان خود گفت اندکی درنگ کنید که از دور آتشی دیدم، بروم و پاره‌ای از آن برای شما بیاورم یا به کمک آن راه به جایی یابم - و چون به آتش نزدیک شد ندایی شنید که: ای موسی، من پروردگار توام.»

۶. سینا Sinai کوه وادی معروف شبه جزیره سینا واقع در میان فلسطین و عربستان و مصر، در منتهالیه شمالی بحر احمر (دریای قلزم)، که در تورات غالباً مرادف با حوریب (رجوع شود به شرح پیش) آورده شده، و به روایت تورات موسی در آنجا با خداوند گفتگو کرد و وحی گرفت (تورات، سفر خروج، باب نوزدهم): «... و در ماه سیم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر در همان روز به صحرای سینا آمدند... و در بیابان اردو زدند و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند، و موسی نزد خدا بالا رفت و خداوند از میان کوه او را ندا در داد.»

در قرآن (سوره طه - آیه ۸۰) در این باره چنین آمده است: «ای بنی اسرائیل، ما شما را از دشمن نجات دادیم و با شما در وادی ایمن کوه طور وعده گذاشتیم.» و (سوره قصص، آیه ۲۹): «... و ناگاه آتشی از جانب طور دید.»

۷. آن شبانی که... موسی، که پیش از آنکه به پیغمبری مبعوث شد شبانی گله‌های پدرزن خود را می کرد (تورات، سفر خروج، باب سوم): «و اما موسی گله پدرزن خود بترون گاهی مدیان را شبانی می کرد.»

قوم برگزیده: اسرائیل.

در سامره بود افتاد بیمار شد - پس رسولان را روانه نموده به ایشان گفت نزد بعل زیوب خدای عقرون رفته پرسید که آیا از این مرض رهایی خواهم یافت؟... ایلایای تشبی گفت آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست تو برای سؤال نمودن از بعل زیوب خدای عقرون می فرستی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی فرو نخواهی شد، بلکه البته خواهی مرد.» ولی در انجیل از بعلزیوب به عنوان «رئیس دیوها» یاد شده است (انجیل متی، باب دوازدهم): «... لیکن فریسیان شنیده گفتند این شخص (عیسی) دیوها را بیرون نمی کند مگر به یاری بعلزیوب رئیس دیوها؛ و (انجیل مرقس، باب سوم): «... و کاتبانی که از اورشلیم آمده بودند گفتند که بعلزیوب دارد، و به یاری رئیس دیوها، دیوها را اخراج می کند.»

۲۰. the Arch-Enemy: این لقب که در «بهشت گمشده» به کرات به شیطان داده شده، اصلاً از انجیل آمده است (رساله اول پطرس رسول، باب پنجم): «... بیدار باشید، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می کند.»

۲۱. تندر thunder سلاح اصلی است که خداوند برای درهم شکستن عصیان شیطان و پیروان او به کار برده، و یقیناً اصل این فکر از میتولوژی یونان آمده است، که در آن خدای خدایان برای نابودی دیوان شورشی (تیتانها) که به الیمپوس قلمرو خدایان حمله برده بودند، صاعقه های خویش را بر سر آنان فرو بارید.

در قرآن، از این تندر و صاعقه به صورت شهاب های سوزان که برای طرد شیاطین به کار می رود یاد شده است (سوره حجر - آیه ۱۸): «لیکن هر شیطانی که نزدیک شد شهاب آسمانی او را دنبال کرد» و (سوره صافات - آیه ۱۰): «... و هم او را شهاب ثاقب تعقیب کند.»

۲۲. Throned Powers ملایک مرتد، که پیش از عصیان شیطان در طبقه بندی فرشتگان درجه «اورنگ نشینی» داشتند؛ رجوع شود به مقدمه کتاب.

۲۳. Seraphim، به عبری «سرافیم»، نام دسته ای از فرشتگان در تورات، که وصف آنها از زبان اشعیا نبی (تورات، کتاب اشعیا، باب ششم) چنین آمده است: «... خداوند را دیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود و هیكل از دامن های وی پر بود، و سرافین بالای آنها ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می پوشانید، و با دو، پای های خود را می پوشانید، و با دو پرواز می نمود، و یکی دیگری را صدا زده می گفت قدوس قدوس قدوس

هستم.» و نیز از تورات (سفر پیدایش، باب اول): «... و روح خدا سطح آب ها را فرو گرفت.»

۱۴. ورطه Abyss، لقبی که در تورات و انجیل به دنیای عدم داده شده و در ترجمه فارسی تورات مرادف با «لجه» آمده است (سفر پیدایش، باب اول): «... و تاریکی بر روی لجه بود.»

۱۵. نقل از تورات (سفر پیدایش، باب سوم): «... و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود، و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟ زن به مار گفت از میوه درختان باغ می خوریم، لیکن از میوه درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید مبادا بمیرید. مار به زن گفت هر آینه نخواهید مرد، بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود... پس زن از میوه اش گرفته بخورد... پس خداوند خدا به زن گفت این چه کار است که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم.» و از انجیل (مکاشفه یوحنا رسول، باب بیستم): «... و دیدم فرشته ای را که از آسمان نازل می شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است، و ازدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می باشد گرفتار کرده...» در قرآن در این باره از مار سخنی نرفته، و فقط به اغوای حوا توسط شیطان اشاره شده است.

۱۶. ۹ شبانروز.

۱۷. این تعبیر، و نیز اصطلاح آتش و گوگرد، از انجیل گرفته شده (مکاشفه یوحنا رسول، باب بیستم): «... و ابلیس که ایشان را گمراه می کند به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد.»

۱۸. سه برابر فاصله زمین از آخرین حد آسمان.

۱۹. Bēelzebub بعد از شیطان اعظم بزرگترین «شخصیت» عالم شیاطین است، و در «بهشت گمشده» نقش برجسته ای دارد. این نام که در تورات «بعلزیوب» و «بعلزیوت» نیز آمده، اصلاً معنی «خدای مگش شکل» را می دهد که «خدای خورشید» بود و یکی از ارباب انواع «فلسطینی ها» به شمار می رفت، و اینها قومی بودند که پیش از اسرائیل بر فلسطین حکومت می کردند. برخی این کلمه را ترکیبی از دو کلمه فینیقی بعل (خدا) و زبول (زیرزمین) دانسته اند که در این صورت معنی «خدای دوزخ» را دارد. این نام در تورات مرادف با یکی از خدایان کفار آمده (کتاب دوم پادشاهان، باب اول): «... و اخزیا از پنجره بالاخانه خود که

انسان داشتند، و روی شیر به طرف راست داشتند، و روی گاو به طرف چپ داشتند، و روی عقاب داشتند» یعنی: از لحاظ خصائص اخلاقی ترکیبی از این چهار بودند. - در الهیات کاتولیک «کروبیان» را مظهر عشق سوزان و مطلق نسبت به خداوند می‌شمارند.

۲۶. نقل از انجیل (مکاشفه یوحنا رسول، باب ششم): «... پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته ابلیس و لشکر او را بلعید.»

۲۷. rodd واحد مقیاس انگلیسی.

۲۸. در میتولوژی یونان، بریارئوس Briareos غولی صد بازو و پنجاه سر بود که از همخوابگی زمین و آسمان پدید آمده بود. وی با برادران خویش بر خدای خدایان عصیان ورزید ولی مغلوب او شد، و زئوس همه آنان را جاودانه در زیر زمین زندانی کرد، اما اندکی بعد که «تیتان‌ها» (غولان عظیم‌الجثه‌ای که پیش از زئوس فرمانروایان جهان بودند) دست به شورش زدند و شیبی بر جایگاه خدایان شیبخون بردند، زئوس «بریارئوس» و یارانش را برای قلع و قمع آنها به یاری طلبید.

۲۹. خدای خدایان: Jove «به یونانی زئوس یا زفس Zeus، به لاتینی یوپیتر Jupiter، بنا به تلفظ فرانسوی که در ایران مشهور است ژوپیتر Jupiter) رب الارباب، در میتولوژی یونان و روم.

۳۰. تایفون Typhon (به یونانی تیفونوس)، غولی که در میتولوژی یونان به روایتی زاده زمین و دوزخ و به روایتی زاده «هرا» Hera زوجه خدایان بود، و وی به تلافی آنکه شوهرش دختر خود «آتنا» الهه خرد را بی‌دخالت «هرا» و مستقیماً از سر خود زاده بود، با جادوی یکی از غولان این «طوفان» را بی‌همخوابگی با شوهرش پدید آورد، منتها این طفل مقابل «آتنا» یعنی مظهر ناهنجاری و درنده‌خویی از آب درآمد. همین «تیفون» بود که «تیتان‌ها» را به شورش علیه خدای خدایان برانگیخت، ولی در این پیکار مغلوب شد و «زوس» او را با صاعقه خشم خود از پای درآورد و در درون آتشفشان «آتنا» به بند افکند و خشم اوست که گاه‌به‌گاه به صورت آتش از دهانه این کوه بر می‌آید. حاصل همخوابگی «تیفون» و «اکیدنا» موجوداتی هستند که موخس‌ترین دسته مخلوقات میتولوژی یونان به شمار می‌آیند، و عبارتند از: «هیدرا» ها که نگاهشان بیننده را سنگ می‌کند، و «سربروس» سگ پنجاه سر و درنده پاسدار دوزخ، و ابوالهول، و «هارپی» ها یا زنان پرنده شومی که دست به هر چه زنند

یهوه صباوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» وظیفه اصلی این دسته از فرشتگان تجلیل و تقدیس خداوند است، و فقهای آیین کاتولیک آنان را نزدیک‌ترین طبقه از طبقات نه‌گانه فرشتگان به خداوند شمرده‌اند. ۲۴. دوزخ.

۲۵. کروبی Cherub، نامی که در تورات به دسته‌ای از فرشتگان داده شده که فقهای کاتولیک آنان را دومین طبقه از طبقات نه‌گانه ملایک یعنی بلافاصله بعد از سرافین (رجوع شود به شرح پیش) دانسته‌اند. اینها فرشتگانی هستند که دائماً با خدایند و هیچوقت از او جدا نمی‌شوند (تورات، مزامیر داود نبی، مزموور هیجدهم): «... در تنگی خود خداوند را خواندم، آواز مرا از هیکل خود شنید. زمین متزلزل و مرتعش شد و اساس کوه‌ها بلرزید. آسمان را خم کرده نزول فرمود. بر کروبی سوار شده پرواز نمود و بر بال‌های بادطیران کرد.» و نیز (تورات، کتاب حزقیال نبی، باب اول): «... بال‌های آنها زیر فلک به سوی یکدیگر مستقیم بود، و دو بال هر یک از این طرف می‌پوشانید و دو بال هر یک از آن طرف بدن‌های آنها را می‌پوشانید، و چون می‌رفتند من صدای بال‌های آنها را مانند صدای آب‌های بسیار مثل آواز حضرت اعلی، و صدای هنگامه را مثل صدای قوچ شنیدم، زیرا که چون می‌ایستادند بال‌های خویش را فرو می‌هشتند... این منظر شباهت جلال یهوه بود.» و نیز (تورات، کتاب حزقیال نبی، باب دهم): «... و چون کروبیان می‌رفتند چرخ‌ها به پهلویشان می‌رفت، چون کروبیان بال‌های خود را بر افراشته از زمین صعود می‌کردند چرخ‌ها نیز از پهلویشان بر نمی‌گشت. و جلال خداوند از بالای آستانه خانه بیرون آمد و بر زبر کروبیان قرار گرفت.» در سفر خروج (تورات، سفر خروج، باب بیست و هشتم) خداوند به موسی دستور می‌دهد که برای معبد او «حجایی از لاجورد و ارغوان و کتان نازک تابیده شده از صنعت نساج ماهر با نقش کروبیان ساخته شود». در جای دیگر (تورات، کتاب اول پادشاهان، باب ششم) تصریح شده که: «... پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید، و تمامی مذبح را که پیش روی محراب بود به طلا پوشانید، و در محراب دو کروبی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده زراع بود. بال یک کروبی پنج زراع و بال کروبی دیگر پنج زراع بود... و کروبیان را به طلا پوشانید.» حزقیال نبی (کتاب حزقیال، باب‌های اول - سوم - نهم) شکل ظاهری این کروبیان را به صورتی «سمبولیک» چنین نقل می‌کند: «... روی

با وی دشمن خواهد بود.» و درباره سرشت ملکوتی اصلی شیطان آمده است (سوره اعراف - آیه ۱۲): «... شیطان در پاسخ خداوند گفت: من از آدم بالاترم، که مرا از آتش و او را از خاک آفریدی.»

۳۶. Ethereal temper؛ «اثیر» در میتولوژی یونان (Aether) نام خدایی بود که مظهر طبقات اعلاهی جو به شمار می‌رفت و او را زاده شب می‌دانستند، و بعدها وی را با «ژئوس» خدای خدایان یکی شمردند. - از نظر شاعرانه، «اثیری» مفهوم لطافت فوق‌العاده را دارد که از هرگونه آرایش و سنگینی اجرام مادی بر کنار باشد و آنرا لمس نتوان کرد. - از نظر علمی این کلمه به فضای بسیار رقیقی که بالای جو است اطلاق می‌شود.

۳۷. تسکانی Tuscany (به ایتالیایی Toscana) ایالت معروف شمال ایتالیا، که فلورانس مرکز آن است. - فزوله Fesole (به ایتالیایی فیزوله Fiesole) شهر کوچکی بر بالای تپه‌ای به همین نام در نزدیکی فلورانس. - والدارنو Valdarno دره رودخانه «ارنو» در ناحیه «تسکانا» که فلورانس در آن واقع است.

۳۸. والومبروزا Vallombrosa (دره پر سایه) ناحیه سرسبز و زیبایی در نزدیکی فلورانس.

۳۹. Etrury ناحیه‌ای در ایتالیای قدیم که در مغرب آن کشور میان رود تیبر و کوه‌های آپنین و دریای مدیترانه و «مارکا» واقع بود، و به فراوانی دریاچه‌ها و نواحی آباد شهرت داشت.

۴۰. اورین Orion، نام مجموعه‌ای از ستارگان که در هیئت عرب بدان «جبار» نام داده‌اند و در نزدیک ستاره معروف «شعرا یمانی» واقع است. این مجموعه در فصل زمستان و اوایل بهار یعنی در فصل بدی و انقلاب هوا در همه شب در آسمان رؤیت می‌شود. بدین جهت در اصطلاح ادبی «اورینون» مظهر باد و طوفان است. از این مجموعه در تورات نیز سخن رفته است (کتاب ایوب، باب سی و هشتم): «... آیا عقد ثریا را می‌بندی، یا بندهای جبار را می‌گشایی؟»

۴۱. بوزیریس Busiris پادشاه داستانی مصر که بنا به ادعای یونانیان هر بیگانه‌ای را که پای به کشورش می‌گذاشت قربانی می‌کرد. بعدها افسانه این پادشاه را با افسانه هرکول پهلوان یونانی در آمیختند و از آن ماجرای قهرمانی ساختند، ولی معلوم نیست که این نام، نام آن فرعون مصر باشد که موسی و قومش را تا دریای قلزم دنبال کرد.

ممفیس Memphis پایتخت معروف مصر قدیم.

فاسد می‌شود و از میان می‌رود، و «گردونوس» عفریت دوزخی، و «اورتروس» سگ دوسری که به دست هرکول کشته شد.

۳۱. تارسوس Tarsus شهر قدیمی آسیای صغیر که به دست آشوری‌ها بنا شد، و از مهاجرنشین‌های معروف یونانی بود. این شهر در دوران شاهنشاهی هخامنشی به دست کوروش صغیر تصرف شد.

۳۲. Leviathan نهنگ افسانه‌ای، که در تورات به تفصیل از او سخن رفته است (کتاب ایوب، باب چهل و یکم): «... آیا لویاتان را با قلاب توانی کشید، یا زبانش را با ریسمان توانی فشرد؟... سپرهای زورآورش چنان چسبیده‌اند که باد از میان آنها نمی‌گذرد. از عطسه‌های او نور ساطع می‌گردد. و چشمان او مثل پلک‌های فجر است. از دهانش مشعل‌ها بیرون می‌آید و شعله‌های آتش بر می‌جهد. از بینی‌های او دود بر می‌آید، مثل دیگ جوشنده و پاتیل... هیبت پیش رویش رقص می‌نماید. طبقات گوشت او به هم چسبیده است و بر وی مستحکم است که متحرک نمی‌شود. چون او بر می‌خیزد نیرومندان هراسان می‌شوند و از خوف بی‌خود می‌گردند - اگر شمشیر به او انداخته شود اثر نمی‌کند و نه نیزه و نه مزارق و نه تیر. آهن را مثل گاه می‌شمارد و برنج را مانند چوب پوسیده، تیرهای کمان او را فرار نمی‌دهد و سنگ‌های فلاخن نزد او به گاه مبدل می‌شود. لجه را مثل دیگ می‌جوشاند و دریا را مانند پاتیلچه عطاران می‌گرداند. به روی خاک نظیر او نیست که بدون خوف آفریده شده باشد. بر هر چیز بلند نظر می‌افکند و بر جمیع حیوانات سرکش پادشاه است.»

۳۳. Pelorus به لاتینی (Pelorum Promontorium) دماغه منتهالیه شمال شرقی جزیره سیسیل، که نزدیک‌ترین قسمت سیسیل به ایتالیا است.

۳۴. Actna آتش فشان معروف جزیره سیسیل.

۳۵. در اینجا به شیطان لقب ملک مقرب Archangel داده شد. این لقب خاص طبقه‌ای از فرشتگان است که در الهیات کاتولیک هشتمین طبقه از طبقات نه‌گانه ملایکند. در تورات قید شده که هفت ملک مقرب هست ولی در آن فقط از سه تن به نام جبرئیل و میکائیل و رفائیل نام برده شده است. بنا به معتقدات اسلامی، جبرئیل، اسرافیل، عزرائیس و میکائیل از ملایک مقربند، و شیطان نیز پیش از عصیان خود یکی از ملایک بوده است.

در قرآن، درباره ملایک مقرب چنین آمده است (سوره بقره - آیه ۹۸): «هرکس که با خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرائیس و میکائیل دشمن است خدا نیز

«... و خداوند به موسی گفت نزد فرعون برو، زیرا که من دل فرعون و دل بندگانش را سخت کرده‌ام... و بگو اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی، هر آینه من فردا ملخ‌ها در حدود تو فرو آورم که روی زمین را مستور خواهند ساخت، به حدی که زمین را نتوان دید... پس فرعون موسی را از حضور خود بیرون راند، و خداوند به موسی گفت دست خود را برای ملخ‌ها بر زمین مصر دراز کن تا بر زمین مصر برآیند و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است بخورند - پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد و خداوند تمامی آن روز و تمامی آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر برآمدند و در همه حدود مصر نشستند بسیار سخت، که قبل از آن چنین ملخ‌ها نبود و بعد از آن نخواهد بود، و روی تمامی زمین را پوشانیدند که زمین تاریک شد.»

در این باره در قرآن (سوره اعراف - آیه ۱۳۳) چنین آمده است: «... پس آنگاه بر آنها طرفان و ملخ و شپشک و وزغ و خون فرستادیم.»

۴۴. اشاره به حملات متمادی «گوت‌ها» و «ویزیگت‌ها» قبایل ژرمنی نژادی که از اسکاندیناوی (شمال اروپا) به جنوب حمله بردند و امپراتوری رم را متلاشی کردند و اسپانیا و قسمتی از شمال آفریقا را متصرف شدند، و از «دانوب» Danaw و «رن» Rhene به ایتالیا و بالان نیز یورش آوردند.

۴۵. یهوه Jehovah خدای قوم اسرائیل، که «خدای نادیدنی یکتا و بی شریک» بود، و در حقیقت همان خدای مسیحیت و اسلام است.

۴۶. رجوع شود به شرح ۸.

۴۷. اشاره به ادواری که بت پرستی به سرزمین اسرائیل نیز رخنه می‌کرد و یهودیان برای خدایان ملل اطراف در اورشلیم و در برابر معبد «یهوه» معابدی می‌ساختند. در تورات به کرات در این باره سخن رفته است.

۴۸. Moloch رب النوعی که به قول تورات مورد پرستش «موآبی‌ها» و «عمونی‌ها» بود. - بعضی از محققین این خدا را همان «میلکوم» فینیقیان دانسته و برخی نیز او را با «بعل» یکی شمرده‌اند. - به عقیده بعضی دیگر این همان کلمه «ملک» است که در زبان‌های عبرانی و عربی معنی پادشاه را دارد و در فارسی نیز معمول است. «مولوک» را عادتاً به شکل آدمی با سر گوساله مجسم می‌کردند. و بتی که مظهر آن بود مجسمه مسین و تاجدار میان تهی و بزرگی بود که در درونش آتش می‌افروختند و کسانی را که می‌بایست در پیشگاه این خدا قربانی شوند به میان بازوان سرخ شده آن می‌افکندند تا با نعره‌ها و ناله‌های دلخراش

جوشن (گشن Gashen یا جسن Gessen) ناحیه‌ای در مصر علیا در مشرق رود نیل و نزدیک سوئز، که ظاهراً از طرف فراعنه به عنوان تیول به ایوب شیخ اسرائیل و خاندان او واگذار شده بود، و یهودیان در آن چندین شهر ساختند. نقل از تورات (سفر پیدایش، باب چهل و هفتم): «و اسرائیل در اراضی مصر در زمین جوشن ساکن شده بسیار تکثیر و بارور گردید.»

مجموع این بند، اشاره است به ماجرای خروج قوم اسرائیل از مصر، که به تعقیب این قوم از طرف سپاهیان فرعون و غرق این سپاه در دریای قلزم منجر شد (تورات، سفر خروج، باب چهاردهم): «... پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند به باد شرقی شدید تمامی آن شب را برگردانیده دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید، و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می‌رفتند. و مصریان با تمامی اسبان و عرابه‌ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته به میان دریا آمدند. و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت و اردوی مصریان را آشفته کرد... و خداوند به موسی گفت دست خود را بر دریا دراز کن تا آب‌ها بر مصریان برگردد و بر عرابه‌ها و سواران ایشان. پس موسی دست خود را به دریا دراز کرد و به وقت طلوع صبح دریا به جریان خود برگشت. و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت و آبها برگشته عرابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا آمده بودند پوشانید که یکی از ایشان هم باقی نماند.»

در قرآن (سوره شعرا - آیات ۶۳ تا ۶۶) در این باره چنین آمده است: «پس ما به موسی وحی کردیم که عصای خود را به دریا زن، چون زد دریا شکافت و آب از هر طرف مانند کوهی بر روی هم قرار گرفت و قوم فرعون را به دریا آوردیم - در آنجا موسی و کلیه همراهانش را از دریا بیرون آورده به ساحل سلامت رساندیم - آنگاه قوم دیگر همه را به دریا غرق کردیم.»

۴۲. Amram's son: موسی، که پدرش «عمران» بود و اصطلاح «موسی بن عمران» معروف است. در قرآن (سوره آل عمران) بدین نسب نامه موسی اشاره شده است (آیه ۳۳): «... خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید.»

۴۳. اشاره به بلاهای متعددی که از طرف یهوه خدای اسرائیل بر مصریان نازل شد تا اینان مجبور به آزاد کردن اسرائیل از قید بندگی شوند، و «ابرمخ» یکی از این بلاها بود. قسمتی از متن تورات در این باره چنین است (سفر خروج، باب دهم):

می‌گوید بنی یهود آنچه را که در نظر من ناپسند است به عمل آوردند و رجاسات خویش را در خانه‌ای که به اسم من مسمی است برپا نمودند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند که من این کار را امر نفرموده بودم و به خاطر خویش نیاورده، بنابراین خداوند می‌گوید اینک روزها می‌آید که آن بار دیگر به توفت و وادی ابن‌هتوم مسمی نخواهد شد، بلکه به وادی قتل، و در توفت دفن خواهند کرد تا جایی باقی نماند، و لاش‌های این قوم خوراک مرغان هوا و جانوران زمین خواهد بود.»

۵۲. کموش Chemos، رب النوعی که به گفته تورات مورد پرستش «موآبیان» قبیله بزرگی از کنعانیان بود (تورات، سفر اعداد، باب بیست و یکم): «... وای بر تو ای موآب، ای قوم کموش، هلاک شدید!»

۵۳. اسامی مختلفی که در این جا آمده، نام‌های شهرها و قبایلی است که در این باره در تورات از آنها یاد شده و در ترجمه فارسی تلفظ اصلی عبری آنها نقل شده است.

عزوعیر (Aroar)؛ نبوق (Nebo)؛ عباریم (Abarim)؛ بنی موآب (Moab's sons)؛ حشبون (Hesebon)؛ حورنعیم (Horanaim)؛ سیهون (Seon)؛ سیمه (Sebma)؛ العاله (Elcatè).

دریاچه قیرگون Asphaltic Pool: «بحرالملح» (بحرال میت).

لقب مستهجر (obscene) از آن جهت بدین خدا داده شده که در آیین او «فحشاء» صورتی مشروع داشت و حتی از وظایف زنان و دختران بود.

۵۴. Peor، لقب یکی از انواع «بعل» بود که در نزد فینیقیان پرستیده می‌شد و بعل پثور Beal-Peor نام داشت (در تورات بعل بشیر). «بعل» خدای بزرگی بود که شهرها و قبایل مختلف فینیقی و کنعانی هر یک او را به صورتی خاص پرستش می‌کردند. «بعل پثور» «شهوانی‌ترین» صورت‌های این خدا بود و در این لباس این بعل مظهر عیاشی و شهوترانی به شمار می‌رفت، به طوری که پیمبران اسرائیل لقب «دختران بعل» را مرادف با لقب «فاحشه» به زنان آشوری و فینیقی داده بودند. «اخاب» پادشاه اسرائیل (۸۷۴-۸۵۲ پیش از مسیح) که زنش «ایزابیل» از این طایفه بود، سعی کرد پرستش این بت را جایگزین پرستش یهوه خدای اسرائیل کند. در این باره در تورات چنین آمده است (کتاب اول پادشاهان، باب شانزدهم): «... و اخاب بن عمری بیست و دو سال بر اسرائیل سلطنت نمود، و اخاب بن عمری از همه آنان که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد

بگدازند و جان دهند، و در این ضمن طبل و شیپور می‌نواختند تا فریاد قربانیان به گوش دیگران نرسد و بدین ترتیب این خدای سنگدل بهتر راضی شود. در تورات (سفر لاویان، باب هجدهم) گفته شده: «... کسی از ذریت خود را برای مولک از آتش مگذران و نام خدای خود را بی حرمت مساز.»

۴۹. «عمونی‌ها» یا «بنی عمون» قبیله بزرگی که در «حشبون» و اطراف آن، در فلسطین به سر می‌برد و بت پرست بود - عرب، عرقوب، وادی ارنون: شهرها و نواحی مختلف فلسطین که در منطقه بنی عمون واقع بود.

۵۰. بنا به روایت تورات، سلیمان پیغمبر که پادشاه اسرائیل بود در اواخر سلطنت خود به خاطر زنان زیبای بت پرست که در حرمش بودند متمایل به آیین‌های شرک‌آمیز شد و حتی معابدی برای پرستش خدایان مشرکین بساخت (تورات، کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم): «... و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و اودمیان و صیدونیان و حتیان دوست می‌داشت... و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود، و زنانش دل او را برگردانیدند، و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند... و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزید... آنگاه سلیمان در کوهی که رو بروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت «کموش» که رجس موآبیان است و به جهت «مولک» رجس بنی عمون بنا کرد.»

در قرآن، این روایت تقریباً مورد تکذیب قرار گرفته است (سوره بقره - آیه ۱۰۲) «... و هرگز سلیمان به خدا کافر نگشت، ولی شیاطین کافر شدند و به مردم سحر و جادو آموختند.»

۵۱. هنوم (Hinnom) منطقه‌ای در جنوب شرقی اورشلیم که «کنعانیان» پیش از استیلای بنی اسرائیل، مراسم قربانی خود را برای «مولوک» بت بزرگ خویش در آنجا انجام می‌دادند و در تورات از آن به نام «وادی هنوم» (کتاب نحیم، باب یازدهم) و «وادی ابن هنوم» (صحیفه یوشع بن نون، باب پانزدهم و هجدهم) و «وادی بنی هنوم» (کتاب دوم پادشاهان، باب بیست و سوم) یاد شده است - جهنم Gehenna اصلاً کلمه‌ای است که از ترکیب سه کلمه عبری «جیل بن هنوم» پدید آمده و بعدها در انجیل به صورت «جهنم» درآمد که «جهنم» تلفظ تغییر شکل داده آن است. - «توفت» نام قسمت جنوبی شرقی این وادی است که آن را «وادی قبل» نیز می‌نامند.

اصل این مطلب از تورات آمده (کتاب ارمیاء نبی، باب هفتم): «... خداوند

«مادر» پرستش می‌کردند، و مراسم عبادتش همیشه با افراط در شهوترانی و غالباً با صحنه‌های خونین توأم بود. شهر صیدا (Sidon) که میلتنون در اینجا از «دختران باکره آن» یاد می‌کند، مرکز اصلی پرستش این الهه بود.

۵۹. اشاره به سلیمان پیغمبر، که به خاطر زنان زیبای خود پیرانه سر ترک خداشناسی کرد، در حالیکه خود پیغمبر بهوه و پادشاه اسرائیل بود (تورات، کتاب اول پادشاهان، باب یازدهم): «... و سلیمان پادشان زنان بسیاری را دوست می‌داشت، از امت‌هایی که خداوند دربارهٔ ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیابید و ایشان به شما در نیابند، مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملحق شد... و زنانش دل او را برگردانیدند. و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند. پس سلیمان در عقب عشتورت خدای صیدونیان و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت. و به جهت همهٔ زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند و قربانی‌ها می‌گذرانیدند معابد ساخت. و در کوهی که روی اورشلیم است مکانی بلند ساخت.» رجوع شود به شرح ۵۰.

۶۰. تموز Thammuz خدای فینیقی، که بعدها وارد میتولوژی یونان شد و به صورت «آدونیس» درآمد. مراسم خاص عبادت این خدا در ماه «تموز» انجام می‌گرفت، و افسانهٔ شاعرانهٔ عشق او زهره از زیباترین فصول افسانهٔ خدایان یونان است. زهره الههٔ عشق که دیگران را عاشق می‌کرد خود عاشق این جوان زیبای شکارچی شد و با لطایف الحیل دل او را به دام مهر خویش کشید، ولی مریخ که عاشق زهره و بسیار حسود بود به صورت گرازی درآمد و این شکارچی زیبا را به دنبال خود به جنگل کشانید و بکشت، و زهره که از این ماجرا آگاه شد او را به صورت ستاره‌ای درآورد و در آسمان جایش داد. این داستان میتولوژی یونان با اندکی تغییر از میتولوژی فینیقی آمده (و این همان داستانی است که شکسپیر به نام «ونوس و آدونیس» و ایرج به نام «زهره و منوچهر» به شعر آورده‌اند)؛ به همین جهت در البیان رسم بر این بد که سالی یک بار دختران و زنان جوان به محلی که تصور می‌رفت «تموز» در آن کشته شده باشد بروند و به یاد او گریه کنند، زیرا چنین تصور می‌شد که هر سال در این روز وی زنده می‌شود و در پایان آن روز دوباره به قتل می‌رسد. «آدونیس» در فینیقیه نام رودخانه‌ای بود که به عقیدهٔ فینیقیان سالی یک بار امواج آن از

— و ایزابل دختر اتبعل پادشاه صیدونیان را به زنی گرفت، و رفته بعل را عبادت نمود و او را سجده کرد و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامریه ساخته بود برپا نمود.»

۵۵. یعنی: بنی اسرائیل برای دو خدای دروغین «مولوک» و «کموش» که یکی مظهر خونخواری و کینه‌توزی و دیگری مظهر شهوترانی و بی‌عفانی بود دو معبد در کنار هم ساختند و هر دو را پرستش کردند.

۵۶. یوشع Josiah، پیغمبر بزرگ اسرائیل، که جانشین موسی شد و در تورات از وی به نام «بندهٔ خداوند یوشع بن نون» یاد شده است. وی بنی اسرائیل را بر تمام فلسطین مسلط کرد و همهٔ قبایل این سرزمین را به فرمان خویش درآورد. دربارهٔ شکست بت‌پرستانی که در اینجا مورد بحثند، در تورات چنین آمده (صحیفهٔ یوشع، باب دهم): «... و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهزم ساخت، و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی کشت، و چون از پیش اسرائیل فرار می‌کردند و ایشان در سرازیری بیت حورون می‌بودند خداوند تا عزیزه بر ایشان از آسمان سنگ‌های بزرگ بارانید و مردند، و آتانی که از سنگ‌های تگرگ مردند بیشتر بودند از کسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند.»

۵۷. بعلیم Baalim بعل (رجوع شود به شرح ۵۴) و عشتاروت Ashtaroth (رجوع شود به شرح ۵۸)؛ نقل از تورات (سفر داوران، باب دوم): «... و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعل‌ها را عبادت نمودند، و خشم خداوند را برانگیختند، و بهوه را ترک کرده بعل و عشتاروت را عبادت نمودند.»

۵۸. عشتاروت Astoreth یا Ashtaroth نامی که در تورات به استارته Astarte الههٔ معروف فینیقی داده شده (سفر داوران، باب دوم): «... و بهوه را ترک کرده بعل و عشتاروت را عبادت نمودند.» «استارته» بزرگ‌ترین ربه‌النوع فینیقی بود، و علاوه بر فینیقی‌ها همه اقوام سامی آن را به اسامی مختلف ایشتار، اثتار، عشتورت و غیره پرستش می‌کردند. — این الهه را همیشه در کنار «بعل» قرار می‌دادند و آن دو را با هم می‌پرستیدند، به طوری که وی را تصویر بعل (سلم بعل در زبان فینیقی، که مخفف آن Salambō است، و این همان نامی است که فلوربر نویسندهٔ فرانسوی به رمان معروف خود «سالامبو» داده است) لقب داده بودند. ظاهراً آفرودیت (زهره یا ونوس) الههٔ معروف عشق در میتولوژی یونان نیز همان استارته است که از راه عقاید فینیقی به یونان رفته است. وی را در فینیقیه هم الههٔ ماه و هم الههٔ زهره می‌شمردند و او را به دو صورت «باکره» و

داجون گذاشتند - و بامدادان چون اشدودیان برخاستند اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده بود، و داجون را برداشته باز در جایش برپا داشتند. و در فردای آن روز چون صبح برخاستند اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده و سر داجون و دو دستش بر آستانه قطع شده و تن داجون فقط از او باقی مانده بود.

۶۴. رمون Rimmon یکی از ارباب انواع فینیقی، که در دمشق پرستیده می شد و از خدایان بزرگ مردم سوریه بود.

۶۵. ابانه Abbana و فرفر Pharphar دو رودخانه در خاک سوریه (شام) که اسامیشان به ترتیب معنی «همیشه روان» و «تندرو» می دهد. این دو، نام های قدیمی دو رودی هستند که اولی از خود دمشق و دومی از نزدیک آن می گذرد. نام این دو رود از تورات گرفته شده (کتاب دوم پادشاهان، باب پنجم): «... آیا ابانه و فرفر نهرهای دمشق از جمیع آب های اسرائیل بهتر نیست؟»

۶۶. اشاره به ماجرای که در تورات به تفصیل از آن سخن گرفته است (کتاب دوم پادشاهان، باب پنجم): «... و نعمان سردار لشکر پادشاه آرام مردی بزرگ و بلند جاه بود، زیرا خداوند به وسیله او آرام را نجات داده بود - و آن مرد جبار شجاع ولی ابرص (پیس) بود... و کنیزی کوچک از زمین اسرائیل که به اسیری آورده بودند گفت کاش که آقایم در حضور بنی اسرائیل که در سامره است می بود که او را از برصش شفا می داد... پس پادشاه آرام گفت مکتوبی برای پادشاه اسرائیل می فرستم - پس نعمان روانه شد و ده وزنه نقره و شش هزار مثقال طلا و ده دست لباس به دست خود گرفت - و مکتوب را نزد پادشاه اسرائیل آورد و در آن نوشته بود که الآن چون مکتوب به حضورت برسد اینک بنده خود نعمان را نزد تو فرستادم تا او را از برصش شفا دهی. - اما چون پادشاه اسرائیل مکتوب را خواند لباس خود را دریده گفت آیا من خدا هستم که بمیرانم و زنده کنم؟... اما چون الیشع مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباس خود را دریده است نزد او فرستاده گفت لباس خود را چرا دریدی؟ او نزد من بیاید تا بدانم که در اسرائیل نبی هست - پس نعمان با اسبان و عرابه های خود آمده نزد در خانه الیشع ایستاد - و الیشع رسولی نزد وی فرستاده گفت برو و در اردن هفت مرتبه شست و شو نما و گوشت به تو برگشته طاهر خواهی شد... پس فروشنده هفت مرتبه در اردن به موجب کلام مرد خدا غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفل کوچک برگشته طاهر شد. پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدا

خون «تموز» گلگون می شد، و در اینجا بدین اعتقاد اشاره شده است. ۶۱. حزقیال Ezechiel یکی از چهار پیغمبر درجه اول بنی اسرائیل، که «مکاشفه» او از مهمترین کتاب های بیست و چهارگانه تورات است. اشاره میلتون در اینجا به فصلی خاص از این مکاشفه است (تورات، کتاب حزقیال نبی، باب شانزدهم): «... زیرا خداوند یهوه می گوید که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد. اما بر زیبایی خود توکل نمودی و زناکار گردیدی، و زناهای خویش را بر هر رهگذری ریختی... و زیورهای زینت خود را از طلا و نقره که من به تو داده بودم گرفته تمثال های مردان را ساخته با آنها زنا نمودی... وای بر تو، وای بر تو، زیرا بعد از تمامی شرارت خود خرابیات ها برای خود بنا نمودی و عمارات بلند در هر کوچه برای خود ساختی. به سر هر راه زیبایی خود را مکروه ساختی و برای هر رهگذری پای های خویش را گشوده زناکاری های خود را افزودی. و با همسایگان خود پسران مصر زنا نمودی و خشم مرا به هیجان آوردی. و چون که سیر نشدی با بنی آشور نیز زنا نمودی و سیر نگشتی. و زناکاری های خود را از زمین کنعان تا زمین کلدانیان زیاد نمودی و از این هم سیر نشدی. ای زن زاتیه که غریبان را به جای شوهر خود می گیری، به جمیع فاحشه ها اجرت می دهند، اما تو به تمامی عاشقانت اجرت می دهی و ایشان را اجیر می سازی که از هر طرف به جهت زناکاری هایت به نزد تو بیایند. - یهودای بی وفا: قوم یهود.

۶۲. داجون Dagon بت معبود «فلسطینیان» نخستین ساکنان فلسطین که بعدها بنی اسرائیل سرزمینشان را اشغال کردند (تورات، سفر داوود، باب شانزدهم): «... و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود داجون بگذرانند.» - در جنگ بزرگی که میان ایشان و اسرائیل رخ داد، بنی اسرائیل شکست خوردند و سی هزار کشته دادند. فلسطینیان «تابوت» یهوه را که برای اسرائیل برکت می آورد به غنیمت گرفتند و در «اشدود» در معبد «داجون» بت بزرگ خود جای دادند.

۶۳. اشدود (Azotus)، جت (Gath)، عسقلون (Ascalon)، عقرون (Accaron) و غزه (Gaza) شهرهای مختلف فلسطین.

ماجرایی که در این بند نقل شده اقتباس از تورات است (کتاب اول سموئیل نبی، باب پنجم): «... و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته آن را از ابن عزر به اشدود آوردند - و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته آن را به خانه داجون در آورده نزدیک

بود و «ایزیس» یونانی شده آن است. این الهه خواهر «اوزیریس» بود و در سلطنت و خدایی همه جا با او شرکت داشت، و با وی در زراعت و تاک کاری و شهرسازی در مصر کمک کرد و شخصاً فن طب و ازدواج زنان و مردان و فن آسیا کردن گندم را به جهانیان آموخت، و بعد از مرگ او «اوزیریس» چنان که گفته شد جسد وی را مومیایی کرد و از این راه مومیایی کردن اجساد را در مصر سنت نهاد. بعدها آیین پرستش «ایزیس» از مصر به یونان و ایتالیا و گالیا (فرانسه) و انگلستان و تمام اروپای غربی توسعه یافت، و آخرین معبد او تا قرن ششم بعد از مسیح نیز در جزیره «فیله» یونان دایر بود.

۷۰. هوروس Osiris (به یونانی Hōros) خدای مصری، که نام او معنی «خدای بلند پرواز» یا «خدای شاهین شکل» را می‌دهد، و او خود نیز همیشه به صورت شاهینی تجسم داده می‌شد. وی که شخصیت‌های مختلف و متعدد داشت، در یکی از این شخصیت‌های خود شرکت جست و علیه «تیفون» دایی خود که «اوزیریس» را کشته بود بشورید.

۷۱. اشاره به گوساله زرین که در عالم ادب غالباً از آن یاد می‌شود. نقل از تورات (سفر خروج، باب سی و دوم): «... و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه سینا تاخیر نمود قوم نزد هارون جمع شده وی را گفتند برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد که ما را از زمین مصر بیرون آورد نمی‌دانیم او را چه شده است. هارون بدیشان گفت گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست بیرون کرده نزد من بیاورید. پس تمامی قوم گوشواره‌های زرین را که در گوش‌های ایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند و آنها را از دست ایشان گرفته آن را با قلم نقش کرد و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.»

در قرآن نیز بدین نکته اشاره شده است (سوره بقره، آیه ۵۳): «... و یاد کنید موقعی را که موسی به قوم خود گفت ای قوم شما از جهالت گوساله پرست شدید و به نفس خود ستم کردید.»

۷۲. شاه عاصی: «یربعام» پادشاه اسرائیل، که بر «یهوه» عصیان ورزید و خدایان بت پرستان را پرستش کرد.

بت‌تیل Bethel و دان Oan دو محل مقدس در شمال اورشلیم.

نقل از تورات (کتاب اول پادشاهان، باب دوازدهم): «... پس یربعام پادشاه

مراجعت کرده داخل شد و به حضور وی ایستاده گفت اینک الان دانسته‌ام که در تمامی زمین جز در اسرائیل خدایی نیست... و بعد از این بندهات قربانی سوختنی و ذبیحه نزد خدایان غیر نخواهد گذرانید الا نزد یهوه.»

۶۷. آحاز پسر «یونام» یازدهمین پادشاه یهودا بود و از ۷۴۱ تا ۷۲۵ پیش از مسیح سلطنت کرد. وی دست از آیین یهوه برداشت و خدایان سریانی منجمله «ریمون» را پرستید، حتی فرزندان خویش را در راه این بت قربانی کرد و «هیکل یهوه» را در اورشلیم به صورت پرستشگاه ریمون درآورد. در دوران سلطنت او «ادومیان» و «فلسطینیان» بر کشورش هجوم آوردند، ولی وی از پادشاه آشور استمداد جست و در نتیجه خراجگزار «تفلث فلاسر» شاه آشور شد. در تورات چندین بار از وی سخن رفته است (کتاب دوم پادشاهان، باب‌های شانزدهم و بیست و سوم - کتاب اشعیا، نبی، باب‌های هفتم و هشتم - کتاب دوم تواریخ ایام، باب بیست و هشتم) - در کتاب دوم پادشاهان که سخن میلتنون از آن نقل شده بدو چنین اشاره شده است: «و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد، و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و آنچه در نظر یهوه خدایش شایسته بود عمل ننمود - بلکه پسر خود را نیز از آتش گذراند موافق رجاسات امت‌هایی که خداوند ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود - و در مکان‌های بلند و تل‌ها و زیر هر درخت سبز قربانی می‌گذرانید و بخور می‌سوزانید.»

۶۸. اوزیریس Osiris: بزرگ‌ترین خدای مصر کهن؛ نام مصری این خدا «اوزیری» بود و «اوزیریس» یونانی شده آن است. به عقیده مصریان وی از ازدواج زمین و آسمان زاده شد و اولین خدایی بود که بر آدمیان حکومت کرد، و هم او بود که به مصریان فن زراعت گندم و کشت تاک را آموخت و آنان را به شهرسازی واداشت، ولی بعد برادر وی «تیفون» (رجوع شود به شرح ۳۰) بر وی حسد برده او را بکشت و جسدش را تکه تکه کرد و به رود نیل در انداخت و خود به جایش نشست. ایزیش Isis خواهر آنها قطعات را جمع کرد و با کمک برادر و خواهر دیگر خود با مراسم و ادعیه‌ای خاص «اوزیریس» را از زندگی تازه‌ای در دنیای دیگر برخوردار ساخت، و اعتقاد مصریان به حیات بعد از مرگ از اینجا سرچشمه گرفت. این مقام «خدای اموات» باعث پرستش «اوزیریس» در سراسر مصر شد، و او را به صورت خدای اول مصریان درآورد.

۶۹. ایزیس Isis: بزرگ‌ترین ربه‌النوع مصر کهن، که نام مصریش «سائیت» و «ایزی»

در یک روز خواهند مرد.»

۷۶. اشاره به کسانی که این رب النوع را پرستش می‌کنند.

۷۷. Sodom شهر معروف باستانی فلسطین، که مردم آن همه اهل لواط بودند، و خداوند بدین جرم باران آتش بر سرشان فرو بارید.

۷۸. این اشاره مربوط به فصلی از تورات است که در آن داستان رفتار شنیع اهالی شهر جبعه (Gibeah) که مانند اهالی شهر سدوم اهل لواط بودند، با مرد غریبی که شب را در شهر آنان به سر برده بود، و با زن او (کنیز او) نقل شده است (تورات، سفر داوران، باب نوزدهم): «... پس از آنجا گذشته برفتند و نزدیک جبعه آفتاب بر ایشان غروب کرد. پس به آن طرف برگشتند تا به جبعه داخل شهر شب را در آن بسر برند... و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه می‌آمد. و او نظر انداخته شخص مسافری را در کوچه شهر دید، و آن مرد پیر گفت کجا می‌رود و از کجا می‌آیی؟ او وی را گفت ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می‌رویم و در اینجا هیچکس مرا به خانه خود نمی‌پذیرد... آن مرد پیر گفت سلامتی بر تو باد، اما شب را در کوچه بسر مبر. پس او را به خانه خود برده خوراک داد، و چون دل‌های خود را شاد می‌کردند اینک مردمان شهر یعنی بعضی اشخاص بنی بلیعال خانه را احاطه کردند و در را زده به آن مرد پیر صاحبخانه گفتند آن مرد را که به خانه تو داخل شده است بیرون بیاور... و آن مرد صاحبخانه نزد ایشان بیرون آمده به ایشان گفت نی ای برادرانم شرارت موزید، چون که این مرد به خانه من داخل شده است این عمل زشت را منماید: اینک دختر باکره من و اینک کنیز این مرد. ایشان را نزد شما بیرون می‌آورم و آنچه از نظر شما پسند آید به ایشان بکنید، لیکن با این مرد این کار زشت را مکنید... پس آن شخص کنیز خود را گرفته نزد ایشان بیرون آورد و او را شناختند، و تمامی شب تا صبح او را بی عصمت می‌کردند و در طلوع فجر او را رها کردند.»

۷۹. خدایان یونی Ionian gods: خدایانی که در ناحیه «یونی» (کرانه غربی آسیای صغیر که بندر کنونی از میر و اطراف آن را شامل می‌شد) مورد پرستش یونانیان بودند.

۸۰. «یاوان» Iavan نام یکی از پسران «یافت» (پسر نوح پیغمبر) که بعدها او را همان «یون» Ion رب النوع قوم «یونی» دانستند، و از این راه میلتون در فهرست خدایان یونان اشاره به «یاوان» و زادگان او می‌کند. نام «یاوان» از تورات گرفته

مشورت نموده دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است، هان ای اسرائیل، اینک خدایان تو که تو را از زمین مصر برآوردند - و یکی را در بیت ثیل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد.»

۷۳. اشاره به فصلی از تورات، که در آن ماجراهای بلاهایی که «یهوه» به هواخواهی از قوم اسرائیل بر مصر و فرعون آن نازل کرد شرح داده است. یکی از این بلاها باران ملیخ بود که قبلاً ذکرش رفت (رجوع شود به شرح ۴۳) و یکی دیگر این بود که «یهوه» تمام فرزندان ارشد خانواده‌ها را نابود کرد (تورات، سفر خروج، باب دوازدهم): «... و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخت گفت در شب فصیح خداوند از زمین مصر عبور خواهد کرد و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهم کرد. من یهوه هستم... و واقع شد که در نصف شب خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست زاده‌های بهایم را زد.»

«گاو چراگر»: گوساله زرین.

۷۴. بلیعال Belial نامی که فقط یک بار در انجیل آمده است (رساله دوم پیولس رسول به قرتیال، باب ششم): «... زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است، و مسیح را با بلیعال چه مناسبت و مؤمن را با کافر چه نصیب است؟» ظاهراً این لقب در مورد شیطان به کار رفته، و به هر حال مسیحیان اولیه غالباً شیطان را بدین اسم نامیده‌اند. احتمال می‌رود که این کلمه تقلیبی از «بعل» باشد که قبلاً ذکرش رفت (رجوع شود به شرح‌های ۷۲ و ۷۸).

۷۵. عیلی Eli کاهن بنی اسرائیل، که پسرانش سر از خدمت یهوه برتافتند و مرتکب انواع فسق‌ها و فجورها شدند (تورات، کتاب اول سموئیل، باب دوم): «... و عیلی کاهن خداوند بود. و پسران عیلی خداوند را شناختند... پس گناه آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود... و عیلی بسیار سالخورده شده بود و هر چه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می‌نمودند می‌شنید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت می‌کردند می‌خواستند... پس به ایشان گفت چرا چنین کارها می‌کنید... چنین مکنید ای پسرانم... اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند... و مرد خدایی نزد عیلی آمده و به وی گفت الان خداوند می‌گوید حاشا از من... و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد، و این برای تو علامت باشد که بر دو پسر حنفی و فینحاس واقع می‌شود که هر دوی ایشان

کوه معروف پارناس، که معبد بزرگی به افتخار آپولون (فبوس) خدای هنر و موسیقی و غیگویی در آن برپا شده بود، و از این جهت آن را معبد دلف می‌نامیدند. «کاهنه دلف» در هر دوره بزرگ‌ترین غیگویی یونان بود، و از اطراف و اکناف برای تفأل و تطیر به نزدش می‌آمدند، و هم او بود که به روایت هرودوت در لفاقه به «کزوس» پادشاه لیدی خبر داد که از «کورس» هخامنشی شکست خواهد خورد.

۸۶. دودونا Dodona شهر قدیمی ناحیه «اپروس» یونان، که شهرت آن مرهون معبد بزرگ «خدای خدایان» بود که از ازمه بسیار قدیم در آن ساخته شده بود، به طوری که «همر» نیز از آن نام برده است.

۸۷. سرزمین دوری Doric land، ناحیه دوریس Doris در یونان؛ ناحیه‌ای ساحلی از آسیای صغیر نیز همین نام را داشت، که آن را Hexapulos (شش شهر) می‌نامیدند، زیرا شش شهر بزرگ در آن بود که یکی از آنها شهر معروف Cnides بود، در نزدیک این شهر معبد مجلل و معروف «آپولون» قرار داشت، و به همین جهت احتمال می‌رود که اشارهٔ میلتنون در اینجا بدین «دوری» آسیای صغیر باشد.

۸۸. آدریا Adria دریای آدریاتیک (Adriatic Sea) در مشرق ایتالیا.

۸۹. سرزمین‌های هسپری Hesperian fields: سرزمین‌های غربی، که در این جا مراد از آن ایتالیاست. هسپریدس Hesperides نامی بود که یونانیان به جزایری افسانه‌ای در آخرین حد غربی جهان داده بودند، و معتقد بودند که هرکول از این جزایر یا از نزدیک آنها، «سیب طلایی» معروف را به دست آورده بود. امروزه تصور می‌رود که این نام را دریانوردان یونانی به جزایر «کاناری» داده بودند. - در اینجا مفهوم کلی این کلمه که «غربی» باشد مورد نظر است، و اشارهٔ میلتنون به خدایان یونانی است که پرستش آنها بعدها در امپراتوری روم معمول شد، و پس از آن این آیین از راه روم به سرزمین سلت‌ها (فرانسه) و از آنجا به جزایر بسیار دور (انگلستان) رفت.

۹۰. عزازیل Azazel؛ این کلمه در اینجا به صورت نام یکی از شیاطین آمده، در اصل مربوط به یکی از سنن مذهبی یهود است که عبارتست از قربانی یک بز و «بلاگردان» کردن بز دیگری، که می‌بایست تمام گناهان سالانه قوم اسرائیل را به گردن بگیرد. این بز دومین را در بیابانی رها می‌کردند تا روح بعد (عزازیل) همراه او دور شود. نام «عزازیل» دو جا در تورات آمده است (سفر لایوان، باب

شده (سفر پیدایش، باب دهم): «اینست پیدایش پسران نوح: سام و حام و یافت، و از ایشان و ماشیک و تیرایس». ظاهراً این همان «پسر نوح» است که به قول سعیدی «با بدان بنشست» و «خاندان نبوتش گم شد».

۸۱. تیتان Titan، در میتولوژی یونان پسر «اورانوس» نخستین خدای جهان بود. اورانوس غیر از او پسری به نام زحل (Kronos یا Saturn) داشت، «هیتا»، مادر تیتان، برای آنکه زحل نیز از حکمفرمایی بی‌نصیب نماند از «تیتان» خواهش کرد که به نفع برادرش دست از مقام خویش بردارد. «تیتان» این تقاضا را پذیرفت، بدین شرط که «کرونوس» (زحل) تمام فرزندان ذکور خود را به محض تولد نابود کند تا بعد از او مقام خدایی دوباره به فرزندان «تیتان» تعلق گیرد. «کرونوس» به قول خود وفا کرد، ولی از میان پسران بشمار او، سه پسر بر اثر تدبیر و حیلهٔ مادرشان رئا Rhea (زن کرونوس) از مرگ نجات یافتند، که عبارت بودند از «ژئوس» و «پوزئیدون» و «هئادس» - تیتان از این ماجرا آگاه شد و «کرونوس» را با زن و هر سه پسرش زندانی کرد، ولی ژئوس، بعد از آنکه به سن بلوغ رسید، از زندان گریخت و قوای عظیم گرد آورد و نیروی تیتان را درهم شکست و او و فرزندان او را به ظلمات آخر دنیا تبعید کرد، و پدر و مادر و دو برادر خویش را از زنجیر به در آورد، ولی این بار مقام «خدایی کل» را به پدرش برنگرداند و خود مستقلاً «خدای خدایان» شد، و دو برادرش پوزئیدون و هئادس نیز خدای دریا و خدای دوزخ شدند. - «ژئوس» Zeus همان «مشتري» خدای خدایان یونان است که نام وی در شعر میلتنون به صورت انگلیسی آن Jove آمده است.

۸۲. کرت Crete جزیرهٔ معروف مدیترانه شرقی، در جنوب یونان، که مردمش پیش از یونانیان متمدن شدند و تمدن درخشان آن هنوز مایهٔ اعجاب محققین است. بسیاری از خدایان یونان همان خدایانی بودند که در کرت مورد پرستش بودند.

۸۳. ایدا Ida کوه معروف جزیرهٔ کرت، که در قسمت مرکزی این جزیره واقع است و قله‌اش ۲۴۵۶ متر ارتفاع دارد. یونانیان قدیم عقیده داشتند که «خدای خدایان» در دامنهٔ این کوه به دست پریان بزرگ شده بود.

۸۴. اولیمپوس Olympus (به یونانی Olumpos) کوه معروفی در شمال شرقی یونان، که به عقیدهٔ یونانیان قلهٔ آن جایگاه خدایان و دربار «ژئوس» بود.

۸۵. صخرهٔ دلفی Delphian Cliff: صخرهٔ دلف (Delphos) در دامنه جنوب غربی

پسر پادشاه این شهر دزدیده شده بود صحنه جنگی طولانی و خونین میان تروایی‌ها و یونانی‌ها شد که «ایلیاد» حماسه جاودانی هم تماماً به وصف آن اختصاص یافته است. در این جنگ، گذشته از نیروهای دو طرف، خدایان نیز نیمی به پشتیبانی تروایی‌ها و نیم دیگر به جانبداری از یونانیان شرکت جستند.

۹۸. اشاره به «ارثر» King Arthur پادشاه افسانه‌ای انگلستان، که عادتاً دوران شاهی او را در حدود قرن ششم مسیحی می‌شمارند. وی رسماً پسر دوک «گورلوز» ولی در واقع زاده عشقبازی مادرش با اوثر Uther ملقب به «ازدها سر» فرمانده «بروتون‌ها» بود. این پادشاه قوای ساکسون‌ها و اسکاوت‌ها را درهم شکست و کیش مسیحی را در انگلستان حکمفرما کرد و اسکاوتلند و ایرلند و گتلند را نروژ و دانمارک و ایسلند و غیره را متصرف شد و دسته معروف شوالیه‌های (Knights) میزگرد را از دلیران برگزیده بروتونی (British) و آرموریکی (Armoric) پدید آورد که از آن افسانه‌ای قرون وسطایی ساخته شد که بنا بدان، اثر تحت نگاهبانی نه فرشته در جزیره مقدس «اوالون» زنده به سر می‌برد تا آنکه روزی باز گردد و از نو پادشاهی کند.

۹۹. اسپرامونت Aspramont، شهری در هلند. ممکن است این اشاره به افسانه شاعرانه معروفی بدین نام باشد که در قرون وسطی به صورت قصه‌های نقالان رایج بود، و در آن گفتگو از حمله برق آسای شارلمانی به «اگولانت» پادشاه کافر «کالابرا» در جنوب ایتالیا می‌شد که در آن پهلوانان شارلمانی دلیری‌ها کردند.

۱۰۰. مونتالبان Montauban نام انگلیسی شده مونتوبان Montauban شهر معروف جنوب فرانسه است که مدت‌ها مرکز اصلی پروتستان‌های این کشور بود، و به همین جهت سالیان متمادی با حکومت فرانسه که کاتولیک بود در حال جنگ به سر می‌برد، و اندکی پیش از سروده شدن «بهشت گمشده»، یعنی در سال ۱۶۲۱، این شهر صحنه پیکاری خونین میان اهالی محصور آن و قوای اهزامی لویی سیزدهم و ریشلیو شده بود که منجر به شکست قوای مرکزی شد، ولی چندی بعد خود مردم این شهر با دولت مرکزی از در صلح در آمدند.

۱۰۱. دمشق، مراکش، طرابوزان: اشاره به محاربات عیسویان و مسلمانان در دوره جنگهای صلیبی. اصل فکر از کتاب معروف «اورشلیم آزاد شده» گرفته شده است.

۱۰۲. بیزرتا Biserta شهر و بندر معروف تونس، که در دوران بسیار قدیم به دست

شانزدهم): «... و هارون بر آن دو بز قرعه اندازد، یک قرعه برای خداوند و یک قرعه برای عزازیل و: «آنکه بز را برای عزازیل رها کرد رفت خود را بشوید».

۹۱. the universal Host: سپاه ملایک عاصی که از حیث عظمت از ارکان عالم آفرینش بود.

۹۲. اشاره به وضع مدور دوزخ و قلمرو آشفتگی و ظلمت که فاصله دوزخ و آسمان است (رجوع شود به نقشه مقدمه)

۹۳. فالانز Phalanx (در اصل یونانی Phalaggos) نیزه‌داران سنگین اسلحه در سپاه مقدونی و لاسدمونی. بعدها این نام تعمیم یافت و به طور کلی اطلاق به دسته‌های مسلح سنگین اسلحه و به طور مجازی اطلاق به کلیه دسته‌های متشکل شد.

۹۴. اشاره به «پیگمه‌ها» (رجوع شود به شرح ۱۲۲) که به احتمال قوی در اینجا مراد از آنها حبشی‌هاست، و در این صورت این اشاره به حمله معروف «ابابیل» به قوای حبشی و هزیمت این قوا مربوط است که در قرآن بدان اشاره شده است:

(قرآن، سوره فیل، آیات ۱ تا ۵): «... ای رسول، آیا ندیدی که خدای تو با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا کید و تدبیرشان را تباه نکرد؟ و بر هلاک آنها مرغان ابابیل را فرستاد تا آن سپاه را به سنگ‌های سجیل سنگباران کردند، و تنشانشان را چون علفی در زیر دندان حیوان خرد گردانیدند.»

۹۵. فلگرا Phlegra میدان جنگ خدایان و غولان شورشی در میتولوژی یونان، که در آن خدای خدایان و سپاه آسمانی او این دیوان و غولان عاصی را مغلوب کردند و زنجیر به پا به زیر زمین فرستادند تا برای همیشه در آنجا زندانی باشند.

۹۶. تیس Thebes شهر بزرگ و معروف یونان کهن، که بعد از مرگ «اودیپوس» پهلوان و پادشاه نامی آن، بین دو پسر او بر سر پادشاهی آن جنگ در گرفت. و در این جنگ گذشته هفت پادشاهی که شهر را در محاصره گرفتند خدایان مختلف نیز جمعی به طرفداری این دسته و جمعی به هواخواهی آن دسته دیگر شرکت جستند، و شرح این نبرد به تفصیل در تباثیس Thebais اثر حماسی معروف استاسیوس Statius شاعر لاتینی آمده است.

۹۷. ایلیوم Ilium نام تپه‌ای که شهر معروف و نیمه افسانه‌ای ترویا (Troy) بر فراز آن ساخته شده بود، و بدین جهت خود این شهر را نیز غالباً «ایلیوم» نامیده‌اند. «ترویا» چنان که همه می‌دانند، به خاطر «هلنا» ملکه زیبای اسپارت که به دست

یونان شبیه است، و آیین پرستش این خدا به بابل هم سرایت کرده بود. - شاید هم که این کلمه، شکل مقلوبی از بعل باشد.

۱۱۳. سراپیس Serapis خدای مصر، که در سلسله‌های متأخر فراعنه مصر از ترکیب دو خدای «اوزیریس» و «ایزیس» که او را بعد از مرگ به صورت گاو معروف آپیس Apis تجسم می‌دادند پدید آمد، و نام او ترکیبی از این دو کلمه «اوزیری» و «آپیس» است. این همان گاو مقدسی است که کمبوجیه، بنا به روایت مورخان یونانی، در سفر خود به مصر آن را زخم زد و در نتیجه مصریان علیه ایران شوریدند. - در اواخر دوران امپراتوری روم پرستش «سرپیس» از مصر به سراسر امپراتوری راه یافته و معابد وی در بسیاری جاها برپا شده بود.

۱۱۴. این کلمه در متن به همین صورت «naphta» به کار رفته است.

۱۱۵. سرزمین اوزونی Ausonian land: این نامی بود که غالباً شعرای لاتین به ایتالیا می‌دادند، و وجه تسمیه‌اش این بود که پیش از رومیان قسمت عمده‌ای از شبه جزیره ایتالیا در تصرف قبایلی بدین نام بود.

۱۱۶. مولسیر Mulciber (کلمه لاتینی، به معنی آهنگر)، لقب و وولکانوس Vulcanus خدای آتش و صنعت در میتولوژی روم، که همان هفائستون Hephaistos یونانیان بود. این خدا پسر خدای خدایان از زن قانونی اویونون (هرای یونانی‌ها)، و شوهر زهره (ونوس رومی‌ها و و آفرودیت یونانیان) الهه عشق بود، ولی از زندگی در «اولیمپوس» خوشش نیامد، و مرکز کار خود را در داخل کوه آتشفشان «اتنا» قرار داد، در نتیجه زهره زن زیبا و هوسباز او از غیبت‌های متمادی شوهرش سوء استفاده کرد و با چندین خدا از جمله مریخ خدای جنگ، و با بسیاری از زیبا پسران زمینی نرد عشق باخت. - این «هفائستوس» یک بار با مادرش در توطئه‌ای که وی علیه خدایان یعنی شوهرش طرح ریخته بود شرکت جست، زیرا که «یونون» از هوسبازی‌ها و عاشق پیشگی‌های شوهرش به تنگ آمده بود و می‌خواست به نحوی از او انتقام بگیرد. بدین جهت یک شب که «خدای خدایان» در خواب بود «یونون» (هرا) و هفائستون (وولکانوس) و آرس (مارس - مریخ) دست بهم دادند و دست و پای او را با زنجیری زرین بستند، و در نتیجه وقتی که زئوس بیدار شد بر اثر دست و پا بستگی او تمام کارهای عالم متوقف ماند، تا وقتی که وی زنجیرها را بگست. در این موقع بود که خدای خدایان، در عالم خشم خود، پای هفائستون را بگرفت و او را به دور خود چرخانید و به پایین پرتابش کرد،

پهلوانی‌های کارتاژ ساخته شد، و در زمان شروع استیلای اسلام بر شمال آفریقا و اسپانیا، از مراکز اصلی مسلمانان بود.

۱۰۳. فونتارابیا Fontarabbia شهر قدیمی اسپانیا در کنار اقیانوس اطلس، که شیازلمانی و سپاه معروف او در آنجا از مسلمانان اندلس شکستی سخت خوردند. این سربازان مسلمان همان‌ها بودند که از «بیزرت» آمده و اسپانیا را متصرف شده بودند. داستان این شکست که تنها شکست بزرگ شارلمانی بود اساس رزمنامه معروف قرون وسطایی Chanson de Roland است.

۱۰۴. اشاره به عقیده رایج قدیمی، که چون کسوف روی دهد در زمین خونریزی و شورش خواهد شد؛ و از این سبب همیشه پادشاهان از گرفتن خورشید بیمناک بودند.

۱۰۵. رجوع شود به شرح ۲۱.

۱۰۶. صاعقه.

۱۰۷. ممون Mammon در میتولوژی فینیقی رب النوع ثروت بود، و نام او از ریشه آرامی «ممنونه Mamuna» (ثروت) می‌آمد. در انجیل متی این نام به خود ثروت که به صورت شیطانی از آن یاد می‌شود، اطلاق شده است: «... زیرا که شما نمی‌توانید در آن واحد هم خداوند و هم ممون را اطاعت کنید». در عالم ادب نام «ممون» مرادف با حرص و آز نقل می‌شود.

۱۰۸. بابل Babylon پایتخت معروف کلد که جلال و ثروت و در عین حال فسادش صورت ضرب‌المثل یافته است، و «بخت‌النصر» بنی اسرائیل را که باسارت درآمده بودند از فلسطین بدانجا کوچ داد.

۱۰۹. ممفیس Memphis پایتخت معروف مصر قدیم، که در نزدیکی محل قاهره کنونی بود، و از حیث شکوه و جلال تنها شهری در جهان بود که با بابل برابری می‌کرد.

۱۱۰. رجوع شود به شرح ۶۷.

۱۱۱. القاهرة الکبیر great Alcairo - میلتنون در اینجا این کلمه را مرادف با «ممفیس» آورده است (رجوع شود به شرح ۱۰۹).

۱۱۲. بلوس Belus پادشاه افسانه‌ای آشور، که ظاهراً در حدود چهار هزار سال پیش سلطنت می‌کرد، و امپراتوری عظیم آشور را بنیاد نهاد، و بعد از مرگ او را به مقام خدایی ترقی دادند - این نام، چنان که «سیسرون» می‌نویسد، نام یکی از خدایان هندوستان نیز بوده که عملیات پهلوانی او به «هرکول» دلاور افسانه‌ای

به طوری که وی از صبح تا غروب در فضا در غلطید و وقت مغرب، به جزیرهٔ Lemnos در دریای اژه فرود افتاد. — این آن ماجرای است که میلتن در اینجا بدان اشاره می‌کند.

۱۱۷. Jove؛ رجوع شود به شرح ۲۹.

۱۱۸. رجوع شود به قسمت آخر شرح ۹۴.

۱۱۹. Pandoemonium «همه» و pantos (مركب از دو کلمهٔ یونانی daimon «شیطان»)، کلمه‌ای که توسط خود میلتن ساخته شده، و بعد از «بهشت گمشده» در ادبیات غربی رواج یافته است. به طوری که غالباً در وصف «قلمرو شیطان» و به طور کلی مرکز اجتماع مردم فاسد و تبهکار، به «پاندومونیوم میلتن» اشاره می‌کنند. این کلمه به سیاق پانتئون Pantheon کلمه معروف یونانی ساخته شده است.

۱۲۰. Soldan لقب سلطان‌های مصر در اروپای قرون وسطی.

۱۲۱. اشاره به دومین ماه بهار (اردیبهشت) که در آن خورشید در برج ثور (گاو) است.

۱۲۲. پیگمه‌ها Pygmean race (از ریشهٔ یونانی pugmaios یک و جبی) این نام در میتولوژی یونان به کوتاه قدانی داده شده بود که بنا به عقیدهٔ یونانیان در کنار رود «اقیانوسی» که زمین را در میان خود دارد، یا در حبشه، یا در جزیرهٔ افسانه‌ای «توله» در میان یخ‌های جاودانی شمال، و یا «در آن سوی کوه‌های هندوستان» مسکن داشتند، و این آن «روایتی» است که در این شعر مورد قبول میلتن قرار گرفته است.

۱۲۳. Elves جمع Elf - و Elve (از ریشه ژرمنی و اسکاندیناوی Alfr و ریشهٔ آنگلساکسونی Aelf) خدایان فرعی میتولوژی ژرمنی، که ظاهراً مظاهر عناصر چهارگانه آب و آتش و هوا و خاک بودند. این‌ها از حیث اندام بسیار کوچک بودند، ولی قدرت بسیار داشتند، و عادتاً به دو طبقهٔ خیرخواه و بدخواه آدمیان تقسیم می‌شدند. — «الف» مذکر غالباً اشکالی ناخوشایند داشتند، ولی «الف‌هایی» که از جنس زن بودند بسیار زیبا و عیاش بودند، و بنا به معتقدات ژرمن‌ها در شب‌های مهتابی مجالس بزم می‌آراستند و تا صبح به عیش و نوش می‌گذرانند.